

گزارش برنامه "اولین صعود زمستانی دره یخار دماوند کوه"

و گشایش مسیر "یخچالهای ایران"

با شعار: یخچالهای طبیعی؛ سدهای بی دیوار

یخچالهای کوهستانی یکی از اصلی ترین منابع آبی ایران محسوب می شود که متأسفانه تحت تاثیر گرمایش زمین که ما نیز موجب آنیم، در حال نابودی اند.



از سال ۸۷ که برای اولین بار رفته بودیم دره یخار دایماً این سوال را با خود داشتیم که چرا حرفی از صعود زمستانی این دره به گوشم نرسیده است! با خود می گفتم شاید زیاد دقیق نشده ام وگرنه اینجا مکانی نیست که دوستداری برای خود نداشته و به زمستان آن فکر نشده باشد. از همان موقع در این باب کنجکاو شدم و از هر کسی که میشناختم در مورد دره یخار و تاریخچه صعودهایش می پرسیدم. در همین حین نیز از سفر به این دره باشکوه غافل نبودم و تقریباً سعی می کردم هر سال یک برنامه در این منطقه اجرا نمایم. واقعاً این جبهه از دماوند کوه شکوهی خاص دارد. سنگ ها و صخره ها در ترکیبی زیبا و سازگار با نوارها و دهلیزهای یخچالی اگر چه بی نظم به نظر می رسند اما نظمی درونی را در چینش خود به رخ می کشند که لذت دیدارش را دو چندان می کند. هیچ وقت نیز به طور دقیق نمی دانستم که به دنبال چه چیزی به این دره پای می گذارم اما اکتشاف و دیدن مکانهای جدید که حالتی ماجراجویانه نیز دارد لذتی درونی برای چنین برنامه ای در من ایجاد می کرد. همیشه بر این باور بوده ام که کشور ایران بمانند اکثر ابعاد دیگرش، در زمینه کوهستان نیز استعدادهای فراوانی دارد و به اندازه ای کوه و مسیر کوهنوردی دارد که می توان سالها و عمرها بر همین کوهستانها کوهنوردی نمود و بر مسیرهایش مشغول بود. خوشبختانه کوهنوردان مستعدی نیز در این مرز و بوم بوده اند و نیز هستند که صعودهایی زیبا و جدیدی را بر رخسار کوهستانی ایران انجام داده اند اما گاهی می بینیم که توزیع این صعودها در میان مناطق کوهستانی و یا در میان فصول مختلف یکسان نبوده است. به طور مثال صعودهایی که در منطقه تخت سلیمان انجام می شود قابل مقایسه با صعودهای منطقه زردکوه بختیاری نیست. درست است که عوامل متعددی بر جاذبه ها و دافعه های مسیرهای کوهنوردی تاثیر دارد اما نمی توان کتمان کرد که برخی مسیرهای کوهنوردی، اندکی بیش از سایر مسیرها مورد غفلت واقع شده و ناشناخته مانده اند. شناختی که کوهنوردان ایرانی از مسیر جنوبی دماوند دارند قابل مقایسه با مسیر دره یخار نیست! حتی به جرعت می توان گفت که کمتر کسی برای انجام صعودهای فنی و چالش بر انگیز به سراغ دماوند می روند. در واقع بیشتر از هر چیز دماوند را به ارتفاع و گاهی نیز به سرما و بادهای زمستانی می شناسیم. در اینکه دماوند معروفترین کوه ایران است شکی نیست، اما شاید کمتر شناخته شده ترین مسیر کوهنوردی ایران را بتوان "دره یخار" نامید. مسیری بکر، باشکوه، چالش برانگیز و طولانی که همه مهارتهای یک کوهنورد را به چالش میکشد و تحلیل و تصمیم یک کوهنورد را در حدی بالا به کار می برد. با همه این اوصاف واقعاً انصاف نیست که ما قدم در چنین مسیرهایی نگذاشته و حتی شناخته، صعودهایی را در خارج از مرزهای ایران جستجو کنیم.

دره یخار کجاست: دره (یخچال) یخار یکی از یخچالهای معروف و شاید معروفترین یخچال ایران می باشد. این یخچال که بیشتر به نام دره یخار شناخته می شود در جبهه شرقی کوه دماوند قرار گرفته است و در هنگام صعود یال شمال شرقی دماوند قابل رویت است. این یخچال دارای یک دهلیز اصلی و چندین دهلیز و زبانه های فرعی می باشد. ارتفاع تقریبی آن ۱۳۰۰ متر بوده و تا بام برفی در زیر قله دماوند کشیده شده است. یخچال یخار بلندترین یخچال و دهلیزهای آن، با قرار گرفتن در ارتفاع ۵۲۰۰ متری از سطح دریا مرتفع ترین دهلیزهای یخی ایران محسوب می شود. این یخچال دارای سه دهلیز اصلی بوده و نیز زبانه های متعددی را در خود جای داده است. این دهلیز ها به نامهای دهلیز اصلی (شمالی-جنوبی)، دهلیز شرقی (شرقی-غربی) و معروف به دهلیز عباس جعفری) و نیز دهلیز بی نام (جنوب غربی-شمال شرقی) در پیکره شرق دماوند کشیده شده اند و در پایین دست و در حدود ارتفاع ۳۷۰۰ متری به دره ای واحد تبدیل می شوند.

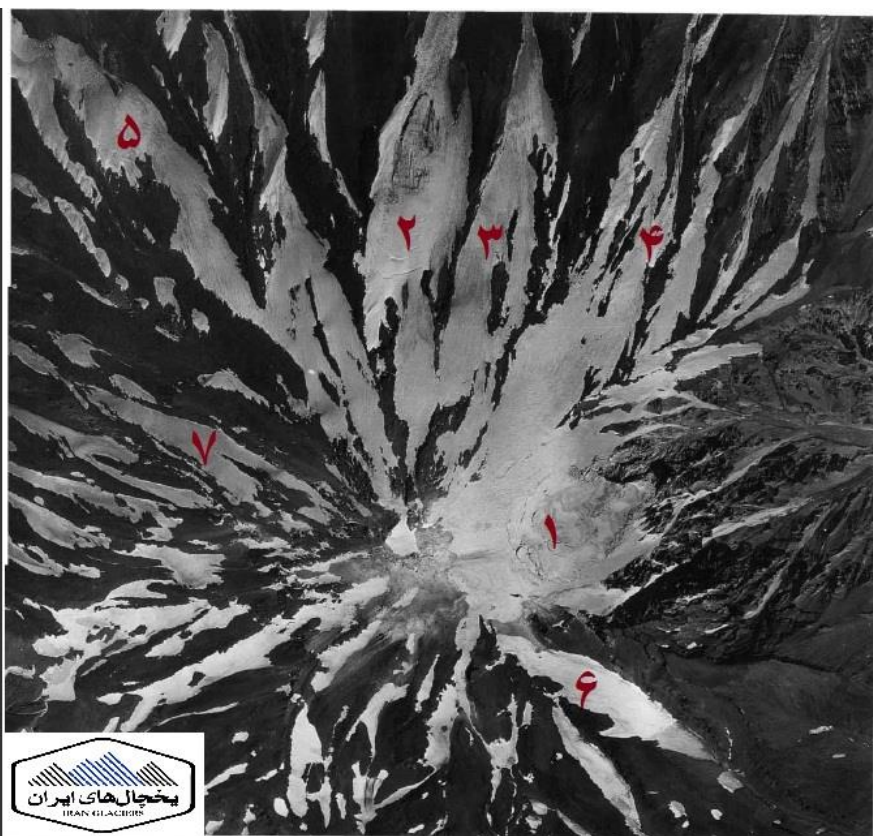


Figure 11.—Aerial photograph of the glaciers on Damāvand acquired in August 1955 by the U.S. Air Force for the Army Map Service, Project 157, Frame 3736A. Approximate scale 1:30,000.

۱- یخچال یخار ۲- یخچال سیوله ۳- یخچال دویی سل ۴- یخچال عروسکها
۵- یخچال شمال غربی ۶- یخچال جنوب شرقی ۷- یخچال غربی
این تصویر در سال ۱۳۳۴ توسط نیروی هوایی آمریکا از قله دماوند گرفته شده

دره یخار مسیری است باشکوه و جذاب و بی شک همانطور که برای ما در این زمان جذابیت دارد، برای گذشتگان نیز در زمانهای دور جذاب بوده است و به همین خاطر سخت خواهد بود که بگوییم اولین کسی که برای صعود وارد این دره شده است که بوده! اما در تاریخچه صعودهای معاصر که چرخی می زنیم و تا آنجا که بتوانیم به عقب برمی گردیم نام افرادی را می شنویم که صعودهایی در این دره داشته اند و یا حداقل دغدغه صعود این دره را داشته و گاه و بیگاه تلاشهایی را ترتیب داده اند.

امروزه سطح یخچالی دره یخار از زیر بام برفی تا ارتفاع حدود ۳۵۰۰ متری کشیده شده است. این سطح یخچالی از یک سو با عبور از دهلیزها، در دوراهیها (دوراهی اول محل تلاقی ادامه دهلیز شرقی با ادامه دهلیز بی نام و دهلیز اصلی- دوراهی دوم محل

تلاقی دهلیز بی نام با ادامه دهلیز اصلی- دوراهی سوم محل تلاقی دهلیز اصلی با دهلیزهای کوچک منتهی به یال شمال شرقی) به هم میرسند و از تنها خروجی دره به شکل مورن و سپس رود از دره خارج شده و به پایین دستها جاری می شوند. زبانه های فرعی نیز که میان دهلیزها قرار دارند در دوراهی دوم که حدود ۲۰۰ متر بالاتر از دوراهی اول است با سطح یخچالی جاری شده از دهلیز اصلی پیوند خورده و به پایین روان می شوند البته چند برابر کندتر از یک لاکپشت پیر!



گذشته و حال یخار: از عکسهایی از سالها پیش وجود است و عکس نیروی هوایی آمریکا در سال ۱۳۳۴ گرفته شده است اوضاع مثل امروز و توصیفاتی که در بالا ذکر شد نیست. در عکسهایی که از دهه ۵۰ موجود است دهلیز اصلی دره یخار بمانند یک دیواره یخی است. این دیواره یخی در عکس هوایی سال ۱۳۳۴ نیز مشخص است و گویا در سالهای اخیر به صورت کنونی درآمده است. از عکسها مشخص است که ورودی دهلیز دیوار یخی است اما پایین تر از آن یخچال بارزی دیده

نمی شود این در حالی است که اکنون همین یخچال تا پایین دست کشیده شده و البته دیگر دیوار یخی وجود ندارد. به نظر می رسد این قضیه می تواند دو دلیل داشته باشد. اول اینکه در گذشته ورودی دهلیز اصلی دره یخار تنگ تر از حالا بوده و

اجازه عبور راحت جریان یخ به پایین دست را نمی داده است و به همین خاطر توده یخ در این گلوگاه گیر کرده و انباشته می شد. و دوم اینکه گرمایش زمین موجب شده است که توده های یخی که در عکسهای قدیمی مشخص است با نرمتر شدن و آبکی شدن (حداقل در برخی از فصول سال) توانسته از گلوگاه دهلیز اصلی عبور کند و این امر به صورت مستمر ادامه دارد. حتی در عکسهای قدیمی شکافهای یخی بر روی بام برفی دیده می شود در حالی که زیر ورودی دهلیز اصلی اثری از یخ نیست و این قسمت از دره یخار از مورنهای و یا شاید از سطح سنگ و خاک تشکیل شده است. در این راستا هر چند سنگهای دره یخار سست هستند اما احتمال اینکه ورودی دهلیز اصلی بر اثر فشار توده یخ شکسته و فراختر شده نسبت به اینکه گرمایش زمین امکان عبور توده یخ از همان ورودی را فراهم نموده باشد کمتر است.

معرفی اعضای تیم: تفاوت "تیم" با "گروه" در "تنوع مهارت" است. یک تیم متشکل از افرادی است که دارای مهارتهای متنوعی هستند که این تنوع، مکمل یک دیگر در رسیدن به هدف است درحالی که گروه لزوما این گونه نیست! به همین خاطر برای انجام برنامه ها و صعودهایی که نیازمند برنامه ریزی و گریز از ریسک و اشتباه است می بایست سراغ تیم و کارهای تیمی را گرفت. از این بابت بسیار خوشحال بودم که دوستان و هموردان زیادی در اطراف خود داشتم که توان چینش یک تیم خوب را فراهم می نمود. هر کدام از اعضای تیم یخار ویژگیهایی داشتند که در تیم هم افزایی ایجاد می کرد در عین حال که انتخاب تیم صعود و پشتیبانی را سخت تر کرده بود چون تقریباً همه بچه ها در هر دو قسمت قابل و توانمند بودند.



برنامه ریزی و جلسات بررسی مسیر صعود: با تکمیل نفرات برنامه اولین جلسه بررسی و برنامه ریزی صعود در انتهای مهرماه و در یک شب پاییزی سرد در زنجان برگزار گردید. در این جلسه به جز هم‌نوردان حسین صالحی و نوید هنرکار همه

بچه ها حاضر بودند. البته قرار

بر این بود که جلسه ای جداگانه برای بچه های مقیم تهران برگزار گردد. در این جلسه با عکسها و فیلمهایی که از صعودهای قبلی به همراه برده بودم ایده ای که در ذهن داشتم را برای سایر بچه ها مطرح کردم. البته که قبل از این جلسه با هر کدام از بچه ها جداگانه صحبت کرده بودم اما در اینجا قصد داشتیم به صورت



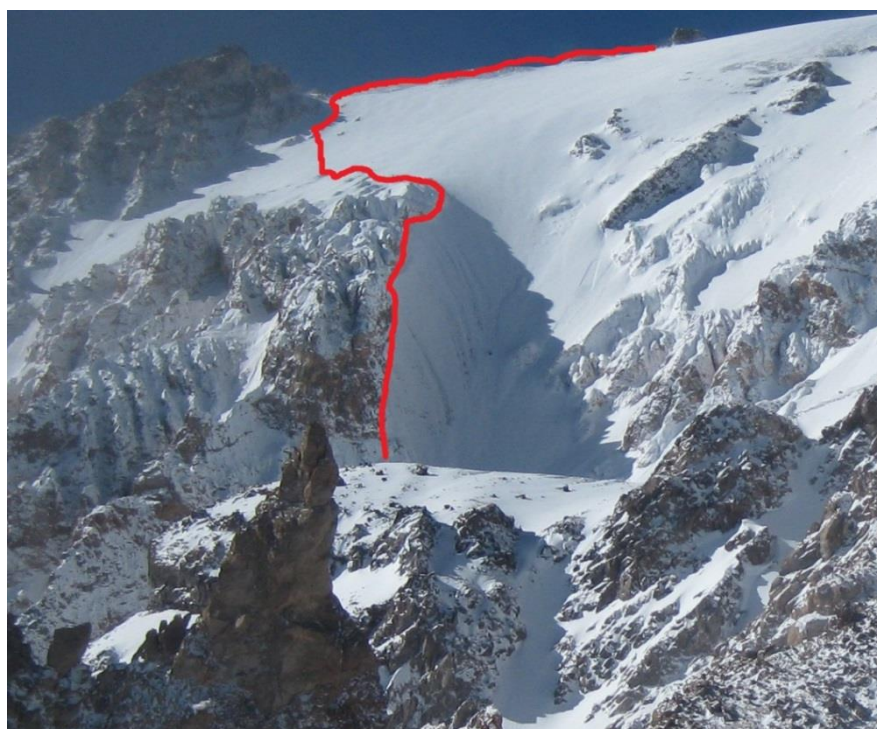
جزیی به برنامه ریزی و بحث در مورد مسیر های پیشنهادی صعود پردازیم. زمانی هم که هر چه در ذهن داشتم را مطرح کردم و در مقابل نظر بچه ها قرار گرفت دیدم که برخی از ایده هایم خام و غیر عملیاتی هستند! در نهایت مسیر های زیر بررسی گردید:

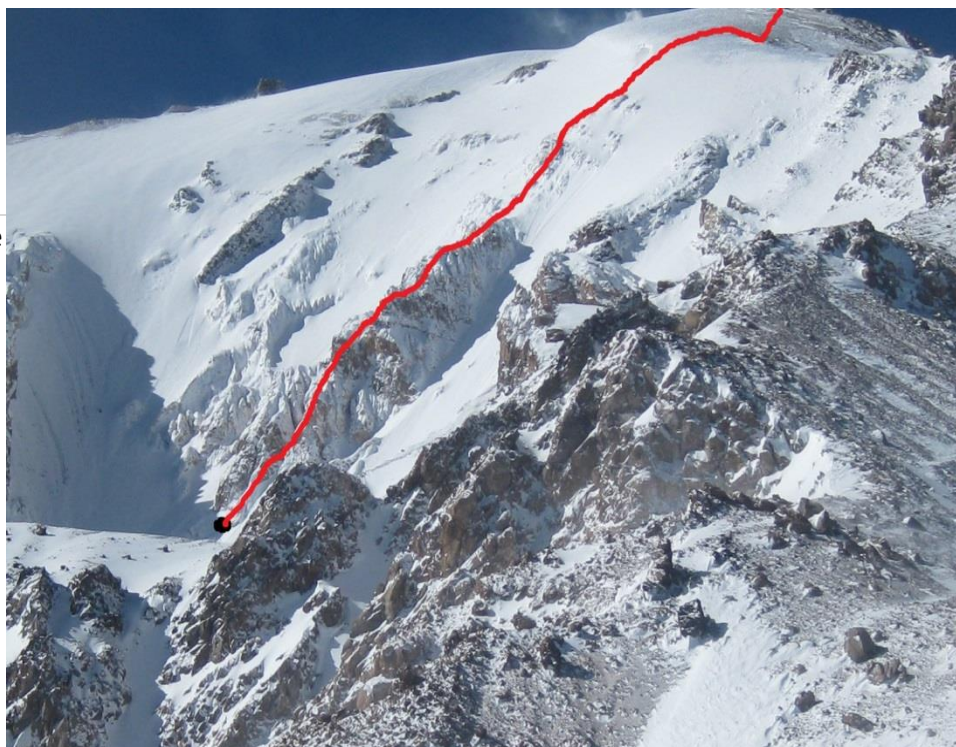
مسیر پیشنهادی اول: در این مسیر کمپ یک در پهن چشمه-کمپ دو در دوراهی اول- کمپ سه در ابتدای دهلیز اصلی و زیر گرده های سنگی- کمپ چهار بالای دهلیز اصلی و سپس صعود به سمت قله و فرود از جنوبی(یا شمال شرقی). در این پیشنهاد مسیر صعود از انتها الیه سمت راست دره و در مرز سنگها صورت می پذیرفت تا اینکه به دهلیز اصلی برسیم. دهلیز

اصلی را نیز از مرز سنگ و برف سمت چپ ادامه می دادیم اما به خاطر علل زیر این مسیر مورد تایید واقع نشد:

معایب: ۱- بیشترین خطر بهمن به ویژه در تراورس زیر دهلیز اصلی ۲- شیب دو جهته ی مسیر صعود در دهلیز اصلی ۳- دایم السایه بودن دهلیز اصلی و بروود بسیار زیاد

مزایا: ۱- اینکه دهلیز اصلی صعود می شد. ۲- تصویر برداری مناسب از طریق یال شمال شرقی





مسیر پیشنهادی دوم: در این مسیر از روستای میانده به پناهگاه تخت فریدون صعود می شد و کمپ دو با فرود به دره در ابتدای گرده سنگی منتهی به یال شمالشرقی برقرار شده و مسیر گرده ای بالای کمپ صعود می شد (کنار گرده). این مسیر نیز به خاطر علل زیر مورد تایید واقع نشد:

معایب: ۱- عدم توجیه صعود. چون عملاً کار اصلی خارج از دره صورت می گرفت ۲- عدم شناخت کافی از مسیر فرود به دره از تخت فریدون

مزایا: ۱- کمترین خطر بهمن ۲- استفاده از پناهگاه ۳- دسترسی راحت به تیم پشتیبان. البته در این مسیر صعود از روی گرده ها سخت تر از آنی خواهد بود که دیده می شود.

مسیر پیشنهادی سوم: ترکیب مسیر پیشنهادی اول و دوم.



مسیر پیشنهادی چهارم: دهلیز شرقی (مرحوم عباس جعفری). این مسیر جذابیت بیشتری برای ما داشت اما با سبکترین بارش و برف ناپایدار از خطر بهمن گریزی نخواهیم داشت.

مسیر پیشنهادی پنجم: در این مسیر دقیقاً وسط دره را صعود می کردیم. کمپ ۱ در ابتدای دره و بالای پهن چشمه. کمپ ۲ در دوراهی اول. کمپ سوم ابتدای بام برفی و سپس صعود به سمت قله و یا بازگشت از مسیر صعود شده (بسته به شرایط کلی تیم).

مزایا: ۱- آفتاب گیر بودن و در نتیجه دمای هوای مناسب و همچنین تثبیت زودهنگام بهمن ها ۲- گشایش مسیری نو ۳- اینکه دقیقاً مرکز دره یخار محسوب می شود ۴- خطر بهمن کمتر. **معایب:** ۱- احتمال بیواک ۲- نفرات کم صعود کننده.

بر روی پیشنهادات مطرح شده بررسی های مختلفی صورت گرفته و مطالعه گردید که در نهایت مسیر پیشنهادی پنجم انتخاب شد. البته در جلسه بررسی این مسیر کاملاً مورد توافق بچه ها نبود اما با بررسی های بعدی بر سر این مسیر به اجماع رسیدیم در حالی که سایر مسیرها را نیز مدتی بعد از جلسه هم بررسی می کردیم و به پرس و جو می پرداختیم. **دشواری کار اینجا بود که تجربه هایی که بتواند برای ما مفید باشد در دسترس نبود و مجبور بودیم تجربه های فصول دیگر خود و دیگران را با در نظر گرفتن شرایط زمستانی منطقه بررسی و تعمیم دهیم.** در ادامه در مورد شیوه صعود (سبک بار و یا همراه بارگذاری) صحبت هایی صورت گرفت. در نهایت مقرر شد طناب ثابت نیز بارگذاری گردد تا در صورت نیاز مقداری از مسیر ثابت گذاری شود. بدین صورت که اگر به مسیری دشوار بر خورد کردیم مسیر را به تدریج ثابت گذاری کرده و برای استراحت به کمچه های پایین برگردیم و با این کار از بیواک بدور باشیم. بی تردید نهایی شدن مسیر و شیوه صعود به برنامه شناسایی که قرار شد نزدیک زمستان باشد نیز بستگی داشت.

همچنین در این جلسه در مورد موضوعاتی چون: اسپانسرهای برنامه، تصویر برداری، مسئولیتهای برنامه، کادر فنی برنامه، برنامه ریزی های قبل از برنامه، تمرینات و هماهنگی ها، زمان برنامه و نیز برنامه شناسایی و بارگذاری صحبت هایی به میان آمد که در نهایت موارد زیر به اجماع بچه ها رسید:

زمان برنامه: از اول زمستان هر زمانی که هوا مساعد باشد و البته که اوایل دی ماه مناسب تشخیص داده شد.

مدت برنامه: حداکثر ۸ روز تلاش.

سرپرست برنامه: ابوالفضل زمانی

برنامه شناسایی و بارگذاری: آخر آبان ماه به مدت سه روز

برنامه ریزی های قبل از برنامه: سید حمید: تهیه کیت امداد و لوازم دارویی، تهیه برخی لوازم فنی. سعید کریمی: تدارک تجهیزات فنی و حمل و نقل. حسین مقدم: تدارکات غذایی. مهدی بیگدلی: تدارک و هماهنگی وسایل تصویر برداری. اکبر دلریش: هماهنگی با اسپانسر ها و امور بیمه ای. امیر زمانی: مسئول مالی. نوید هنر کار: تدارک لوازم فنی تهران. حسین صالحی: تدارکات غذایی

همچنین یکی از نکاتی که خیلی مورد توجه بچه ها در این برنامه بود و باید مقداری از زمان و انرژی خود را چه قبل از برنامه و چه در خود برنامه صرف آن می کردیم **"تصویر برداری"** بود. به خاطر فقدان تصاویر و مستندات خوب از شرایط زمستانی این دره باشکوه تصمیم گرفتیم در برنامه شناسایی و برنامه صعود اصلی تصاویری کافی و با کیفیت از منطقه و فرایند صعود تهیه کنیم که همین امر نیز به نوبه خود هزینه های صعودمان را به طور قابل ملاحظه ای بالا می برد و برنامه ریزی هایمان را سخت می کرد ولی ارزش داشت.

برای تمرین و کسب آمادگی نیز مقرر گردید بچه های مقیم زنجان در معیت سید حمید به تمرین پرداخته و دوستان تهرانی نیز به طور جداگانه به تمرینات آمادگی بپردازند و صعودی مشترک نیز تدارک دیده شود. البته زیاد نگران هماهنگی بچه ها با هم نبودم چون با هر کدام برنامه هایی مشترک از قبل اجرا کرده بودم و به توانایی و قابلیت های هر کدام شناخت کافی داشتم.

نکته جالب که زنگ خطری هم بود و به ما یاد آوری کرد که هر چه قدر هم برنامه ریزی کرده باشیم و تیممان قوی باشد در مقابل کوهستان هیچ نیستیم این بود که در یک برنامه تمرینی در کلون بستک من و سعید و مهدی گم شدیم!

بارگذاری و شناسایی دره یخار دماوند ۲۹ الی ۳۰ آبان ماه ۹۳: (گزارش از مهدی بیگدلی) زمان با سرعتی باور نکردنی در حال گذر بود و در یک چشم به هم زدن تاریخ برنامه شناسایی و بارگذاری فرا رسید. تمامی لوازم و مواد غذایی توسط حسین صالحی و راهنمایی های ابوالفضل، تهیه و خریداری شد. ابوالفضل هر لحظه هوای منطقه را بررسی می کند و اخبار اجرای برنامه را توسط اس ام اس های پی در پی به همه نفرات ارسال می کند. در این میان خبری از به تاخیر افتادن یک هفته ای برنامه به گوش می رسد ولی گویا قرار است فقط در حد یک حرف و شایعه باقی بماند. این روزها هوا مقداری دگرگون است ولی بخاطر اینکه شرایطی شبیه به زمستان را در دره مشاهده کنیم خوب بود که در این تاریخ برنامه شناسایی را اجرا می کردیم. دوستان مقداری نگران هوا بودند اما احتمال اینکه هفته های بعد نیز هوا بدتر شود وجود داشت. و هم اینکه هرچه به زمستان نزدیک میشدیم شرایط بارگذاری سخت تر می شد. درست روز قبل از برنامه نوید و سید حمید با مشکلی که برایشان پیش آمد از شرکت در برنامه شناسایی انصراف دادند اما حتما باید برنامه اجرا میشد و سایر بچه ها این را خوب می دانستند **چهارشنبه ۲۸ آبان** پس از هماهنگی های انجام شده، قرار بر این می شود که عصر روز چهارشنبه (۲۸ آبان) همگی از میدان امام حسین تهران راهی رینه شوند. سعید، امیر و مهدی ظهر روز چهارشنبه از زنجان به سمت تهران به راه می افتند. ابوالفضل، حسین (صالحی) و نوید در تهران منتظر نفرات زنجانی هستند. با پیوستن این دو گروه به یکدیگر همگی به سمت رینه حرکت می کنند. دو نفر باقی مانده یعنی حسین (مقدم) و اکبر قرار است تا آخر وقت خود را از زنجان به رینه و خانه مصطفی لاریجانی برسانند. شب که به رینه رسیدیم دیدیم که بارش برف در جریان است و همین امر دلهره ای میان بچه ها ایجاد می کرد. چرا که اگر هوا صاف نباشد تیم به خواسته هایش از برنامه شناسایی نخواهد رسید و بی شک شناسایی مسیر بسیار مهمتر از بارگذاری است. قرار بود در این برنامه تصاویری کافی نیز از مسیر گرفته شود تا در جلسات آتی مورد بررسی قرار گیرند. ساعت ۲۱ است که غیر از دو نفر تمامی نفرات در خانه مصطفی مستقر می شوند. مصطفی میزبان تیمی است که قرار است برای اولین بار دره یخار دماوند را در فصل زمستان صعود کنند. به همین دلیل مدام ابوالفضل را مورد سوال و سین جین قرار داده و بسیار کنجکاو به نظر می رسد. می گوید "عقلتان را از دست داده اید و جانتان را به خطر می اندازید". ابوالفضل هم برای اینکه با این حرفها روحیه تیم شاید تحت تاثیر قرار بگیرد زیاد برایش خوشایند نبوده و با مصطفی در این مورد بحث نمی کند. ساعت روی دیوار اتاق ۲۳ را نشان می دهد ولی خبری از حسین و اکبر نیست. گویا آنها به دلیل نقص فنی ماشینشان و مه آلود بودن جاده هراز حوالی صبح به رینه خواهند رسید. کوله ها بسته می شوند و همگی به خواب می روند. برای فردا ساعت ۷ صبح هم با رحمان (قاطرچی) قرار گذاشته شده است و قرار است بارها را تا بالای پهن چشمه ببرد.

پنجشنبه ۲۹ آبان با صدای آلارم گوشی همه از خواب برمی خیزند. حسین و اکبر نیز یک ساعتی است که رسیده اند و به زحمت از خواب بیدار می شوند. خوش و بش بسیار گرم بین نفرات بیانگر برنامه ای صمیمی و به یاد ماندنی است. قبل از طلوع آفتاب، تیم صبحانه خورده آماده حرکت است، حرکت از رینه به سوی روستای گزنه.



قاطرچی و یا در حقیقت اسب چی در گزنه و در پارگینک مسجد روستا منتظر است. با خالی کردن بارها و بستن آنها به اسبها، بدون معطلی کار کوهنوردی آغاز میگردد. رحمان قرار بود یک قاطر بیاورد اما با دو قاطری که آورده تیم را در مقابل توفیقی اجباری قرار داد تا کوله هایشان را سبک و خرج برنامه را سنگین کنند! هوا هم بسیار صاف و آبی است و ابوالفضل از اینکه با تردید! این روز را برای شناسایی انتخاب کرده بود خوشحال است.

پس از عبور از رودخانه پایین روستا حرکت از سمت راست دره به سمت "پهن چشمه" آغاز می گردد. برعکس گزارشات هواشناسی، هوا کاملاً آفتابی و بروقف مراد است. تیم با سرعتی بیش از سرعت متعادل در حال حرکت است و اسب ها نیز همراه صاحبشان در حال حمل بارها می باشند. رفته رفته دره یخار و قله دماوند نمایان می شود و هیجان نفرات از دیدن آن، غیر قابل وصف است. مهدی و ابوالفضل مدام در حال تصویر برداری و عکس گرفتن هستند تا مبادا صحنه ای از زیر دست ایشان قسر در برود. امیر نیز توسط جی پی اس مسیر پیمایش شده را پوینت میزند. در این بین به خاطر وجود برف و مسیر یابی اشتباه قاطر چی مقداری از انرژی تیم را می گیرد و مقداری طول می کشد تا مسیر اصلی را دوباره پیدا کنند.



با این اشتباه دیگر خود بچه ها مسیر یابی می کنند حسین و اکبر در جلوی تیم مسیر را تعیین می کنند. حدود ساعت ۱۱ است و استراحت کوتاهی در استله سر کرده و دوباره به راه می افتند. با افزایش ارتفاع بر سردی هوا افزوده می شود و پس از این دماوند است که قصد خودنمایی به میهمانانش را دارد. صاحب اسب ها قصد زمین گذاشتن بارها در پهن چشمه را دارد ولی به اصرار حسین (مقدم) و ابوالفضل نیم ساعتی نیز بالاتر می رود تا در محل کمپ اولی که در نظر گرفته شده بارها را تحویل دهد. قسمت آخر مسیر پر برف است و اسب ها هم در طی مسیر مقداری با مشکل مواجه می شوند و رحمان از این موضوع ناراحت است. بالاخره بارها در ارتفاع حدود ۳۰۰۰ متری و بالاتر از پهن چشمه و زیر یر یالچه ی زین اسبی که از رویش دره یخار کاملاً مشخص است در محلی صاف پیاده می شود و با پذیرایی از رحمان، وی به پایین بازگشته و تیم مشغول استقرار چادر ها می شوند.



چهار عدد چادر برپا شده و پس از خوردن نهار مختصر، زمان بسته بندی کردن بارها فرا می رسد. با تقسیم بارها در داخل بشکه های کوچک تهیه شده و بسته بندی آنها، این گونه تصمیم گیری می شود که نصف مواد غذایی در این کمپ باقی بماند و نصف باقی مانده را نفرات فردا به محلی مناسب در نزدیکی دوراهی اول یخار (موسوم به دروازه) انتقال دهند. بارها هم به صورت توزیعی در دبه ها چیده شد تا در صورت آسیب بارها ناقص نشوند (مثلاً در هر دبه ۳ کپسول، ۳ برنج، ۳ خورشت، مقداری سوپ، حلوا شکر، هات چاکلت، شیر خشک، جو و ... قرار داده می شد). که در مجموع ۷ دبه آماده انتقال به بالا و حدود نصف وسایل هم در همینجا خواهد ماند. به این خاطر که اگر برای هر کدام از بارگذاری ها مشکلی ایجاد شد امکان دسترسی به دیگری وجود داشته باشد و به روند برنامه آسیبی نرسد. استرس نیافتن محل مناسب برای دپو کردن بارها در صبح روز بعد فکر همه را مشغول خود کرده است. بیشتر از همه ابوالفضل است که در فکر فرو رفته که مبادا این همه زحمت و هزینه بر باد رود. ولی انگیزه و روحیه نفرات به قدری بالاست که در یک آن، چنان انرژی مثبتی به ابوالفضل تزریق می کنند که وی نیز بسیار امیدوار و سرشار از ذوق و شوق و انگیزه می شود. آری این است یک تیم همدل...

سردی هوا از یک سو و کم خوابی و خستگی جاده بین شهرها از سویی دیگر نفرات را از همان غروب آفتاب به داخل کیسه خواب هایشان میکشاند. حوالی ساعت ۹ شب است که با خوردن شام و خشک کردن کفشهای خیس به خواب می روند. فردا روز پرکاری خواهد بود...

صبح جمعه ۳۰ آبان آفتاب همچون رنگ زردی بر دره زیبای یخار پاشیده است و همه نفرات صبحانه خورده بیرون از چادر آماده حرکت هستند. هرکس یک عدد از بشکه هایی که دیروز بسته بندی شده را داخل کوله اش می گذارد و طنابهای



پلاستیکی و باقی لوازم بین نفرات تقسیم می گردد. تیم با سرعتی ملایم به راه می افتد. حرکت از سمت راست دره آغاز می گردد تا در محلی مناسب به داخل دره فرود رفته شود. پس از کمی پیشروی مهدی و امیر به همراه حسین(مقدم) با سرعتی بیشتر و جلوتر از تیم برای شناسایی مسیر به راه می افتند. پس از عبور از چندین یال پرشیب و صخره ای به زحمت از یک دهلیز برفی با شیب بسیار زیاد به داخل دره فرود میروند. حسین از طریق تماسی توسط بیسیم از ابوالفضل میخواهد که کمی عقب تر از شیبی ملایم تر به داخل دره بیایند و به آنها ملحق شوند. اینک همه نفرات در داخل دره هستند اما مقداری انرژی صرف مسیر یابی شده است. برف کوبی و سرمای داخل دره بسیار آزار دهنده است ولی با تعویض جلودار و همکاری همه نفرات در برف کوبی شرایط را جهت پیشروی محیا می کند.



عبور از زیر شیب هایی که همگی آنها منتظر تحریکی کوچک برای فرو ریختن بهمن هایشان هستند بسیار پر استرس و خطرناک است. ولی نفرات با احتیاط و حرفه ای با این موضوع مقابله می کنند. اکنون تیم به محل پیش بینی شده جهت بارگذاری رسیده است. ولی یافتن محلی مناسب و امن برای بارها در مقابل بهمن های بسیار زیاد منطقه کاری بسیار دشوار است. دو محل برای بارگذاری در نظر گرفته می شود ولی انتخاب یکی از آنها مستلزم بررسی آنجا از نزدیک است.



دوباره نفرات به دو گروه برای شناسایی تقسیم می شوند. حسین (مقدم)، مهدی، امیر و اکبر شن اسکی با شیب بسیار تند سمت راست دره را به طرف محل اول بالا می کشند و ابوالفضل، حسین (صالحی) و سعید نیز به محل دوم که نیازمند برف کوبی بسیار سنگین است حرکت می کنند. با بررسی مکان های مورد نظر، در نهایت محل دوم، محلی امن از بابت فرو ریختن



بهمن های منطقه، برای بارگذاری به تصویب می رسد. همگی خود را به محل بارگذاری می رسانند و مشغول بارگذاری و فیکس نمودن بارها می شوند. واقعا برخی از دهلیزهای دره یخار چندین هکتار وسعت دارد. از جمله همان دهلیزی که از بالای نقطه بارگذاری تا زیر یال شمالشرقی کشیده شده است. **دهلیزهای سمت راست دره طولانی ترند و گاهاً عقبه آنها قابل مشاهده نیست در حالی که دهلیزهای سمت چپ دره کوچک اند ولی اغلب در سایه.**

دما به شدت کاهش یافته و زمان زیادی برای بارگذاری و بازگشت باقی نمانده است. به همین دلیل به سرعت همه بشکه ها در ارتفاع حدود ۳۵۰۰ متری و قبل از **دروازه یخار** در نوک یک دماغه سنگی که از بهمن ها در امان است بارگذاری شده و با طناب پلاستیکی به کارگاهی دومیخه روی سکویی فیکس می شوند و پس از نقطه گذاری در جی پی اس توسط امیر، همگی به سمت کمپ سرازیر می شوند. در راه بازگشت دو نقطه برای کمپ اضطراری نیز شناسایی می شود. یکی قبل از ورود به دره و بر بالای یک سکوی صخره ای و دومی در داخل دره و در ارتفاع حدود ۳۳۰۰ متری و در پناه یک تخته سنگ صاف و بزرگ.



به سرعت کمپ جمع آوری شده و حرکت به سمپ روستای گزنه آغاز می گردد. پس از حدود یک ساعت هوا کاملاً تاریک شده ولی با جی پی اس و اعتماد به آن ساعت ۱۹ همه نفرات به روستا وارد می شوند. پایان برنامه اعلام می گردد و پس از گرفتن عکسی یادگاری هریک به منزل خویش می رود تا در انتظار زمان موعود برای صعود نهایی به ادامه تمرینات خویش زمانی را اختصاص دهند.

جلسه بررسی بعد از برنامه شناسایی: آقای احمد سیف پور که کارگردانی جوان است از تیم ما خواسته تا فیلمی مستند از فرایند صعود ما تهیه کند. به همین خاطر اصرار دارد تا قبل از برنامه اصلی و بعد از برنامه شناسایی تصویری از ما بگیرد. ما هم چون خیلی در گیر برنامه ریزی صعود بودیم درخواست کردیم تا این تصویر برداری ها به بعد از برنامه موکول شود اما به

قول او، می خواهد تا تحلیل ها و نظرات بچه های تیم واقعی باشد و به همین خاطر با پیشنهاد ما موافقت نمی کند. یک هفته قبل از صعود اصلی بچه به تهران و دفتر آقای سیف پور می آیند. البته امیر و اکبر غایب بودند و حسین مقدم هم در سفر کربلا بود. در این روز با حضور سایر بچه ها به تحلیل برداشتهایمان از برنامه شناسایی و نیز بررسی مجدد روشها و مسیرهای صعود پرداختیم. من از همه دوستان خواستم تا هر سوال و ابهامی دارند را بپرسند و تا آنجا که می توانستم روشنشان می کردم. ولی اصلاً قصد نداشتم تا خطرات و ریسک برنامه را برای بچه ها کم جلوه بدهم و به نظرم می بایست هر چه اطلاعات از گذشته و حال دره یخار داشتم را با بچه ها در میان می گذاشتم. بچه ها هم حتی از من هم با تجربه تر بودند و حرفهایم را بهتر از خودم می فهمیدند. بدین ترتیب سایر موارد موجود از قبیل شیوه صعود، نفرات تیم حمله، تیم پشتیبان، نحوه پشتیبانی، وسایل ارتباطی لازم، تیم بحران، تصویر برداری، تجهیزات، هواشناسی، انتقال بارها و ... با در نظر گرفتن خطرات موجود در برنامه بررسی می شد. آقای سیف پور هم از تمامی صحبتهای ما تصویر می گرفت و مشخص بود که کنجکاوانه در صحبتهای ما فرو رفته بود. در این جلسه دیگر روش صعود و مسیر صعود نهایی شد و خوشحال بودیم که توانسته بودیم بارها را هم در مکانی مناسب جاگذاری کرده و به اندازه کافی داخل دره پیش ببریم. در این جلسه به این نتیجه نیز رسیدیم که حتی المقدور اقدام به ثابت گذاری مسیر نماییم چراکه روند استهلاکی می شد ولی در صورت ناگزیری، افرادی به جز تیم اصلی صعود در این کار مشارکت خواهند داشت. و نیز مقرر گردید که با صعود به زیر پستانی بالای دره در صورت مساعد نبودن شرایط از همان مسیر فرود انجام پذیرد ولی اگر شرایط مساعد بود بهتر است که تیم صعود از مسیر شمالشرقی و یا جنوبی بازگردند و سایر نفرات کمپها را جمع نمایند. البته به قول سید و حسین اینرا نیز پیش بینی می کردیم که هرچه ما مسیر طراحی کنیم به احتمال زیاد دره یخار مسیر دیگری را شاید به ما تحمیل کند و این قضیه در فرایند صعود اصلی مشخص خواهد شد. واقعاً دره یخار "**گمراه کننده**" است و اینرا دایم به بچه ها می گویم و آنچه کمتر بر این دره صادق است تحلیلهای ماست که از روی تصاویر انجام می شود. واقعا از همین جلسات و تعاملاتی که قبل از برنامه با بچه های تیم دارم همدلی و کار تیمی را خوب احساس می کنم و به داشتن چنین هم تیمی هایی می بالم.

یک روز کامل را در دفتر آقای سیفیور به بحث و گفتگو در مورد برنامه اصلی پرداختیم و هنگام غروب قرار شد که مهدی و سید حمید برای صعود به قله توچال عازم شوند و من سعید را به ترمینال رساندم تا عازم زنجان شود. همه بچه ها از هم جدا شدیم و رفتیم تا آماده صعود نهایی شویم. البته مقداری از خرده کاری ها و تهیه برخی وسایل نیز می بایست انجام می شدند. در هفته آخر قبل از برنامه وضعیت اسپانسرهای برنامه نیز معلوم شد. در حالی که با نهادها و شرکتهای زیادی تعامل کرده بودیم اما در نهایت باشگاه کوهنوردی تهران (کمک مالی و تجهیزاتی)، شرکت قایا (تدارک برخی از پوشاک مورد نیاز برنامه)، انجمن کوهنوردان ایران (کمک مالی)، هیئت کوهنوردی استان زنجان (برخی از تجهیزات)، انجمن کوهنوردان زنجان (برخی از تجهیزات)، فدراسیون کوهنوردی (برخی از تجهیزات) از تیم صعود حمایت نمودند.

یکی از کارهایی هم که قبل از صعود اصلی انجام میدادیم تحلیل روند بارشهای منطقه بود. روزی نبود که من هوا را چک نکنم و آن روزهایی که بارش بود را یادداشت می کردم تا قبل از صعود نهایی بدانیم که در مجموع چقدر برف در منطقه نشسته است. بهترین حالت به نظر ما این بود که یک برف سبک بیاید و بعد یک هفته هوای خوب باشد تا با تثبیت برفها در منطقه با برف سفت روبرو باشیم و از برفکوبی های سنگین و نسبتاً نیز از بهمن ها کمی دور باشیم. این بررسی ها نیز نوید برنامه ای خوب را به ما می داد.

روز شمار صعود اصلی

۲۹ آذر ماه ۱۳۹۳ هوا شناسی هوا را خوب نشان می داد و با فشارهایی که روز آخر در تدارک وسایل مورد نیاز به تیم وارد شد ساعت ۹ شب از تهران به سمت رینه حرکت کردیم. امیر و سید حمید با یک دستگاه وانت بار شخصی از زنجان راه افتاده بودند. حسین مقدم، مهدی، سعید و اکبر نیز با ماشین حسین از زنجان با مقداری تاخیر حرکت کرده و در راه بودند و بارهایشان را بر پشت وانت امیر گذاشته بودند. من و نوید و حسین هم بعد از اینکه بارها را در ماشین قرار دادیم از تهران به



سمت رینه حرکت کردیم. ساعت حدود ۹:۳۰ بود و ماشین ما حسابی سنگین شده بود. قارمان خانه مصطفی لاریجانی در رینه بود اما مقداری که از تهران خارج شدیم و در نزدیکی های گردنه امامزاده هاشم بارش سنگین برف ما را متعجب کرد. ما از بچه ها جلو تر بودیم و هر کدام از ماشین بچه ها

که به این محدوده میرسید با من تماس می گرفت و ابراز نگرانی می کرد. من خودم هم کمی نگران شده بودم و خیلی متعجب. قبل از حرکت از چند مرجع هواشناسی را گرفته بودم. با خود می اندیشیدم که تا بحال هیچگاه اینگونه بارش زیبای برف در نظر من ترسناک نبوده است! دایم داشتم دره یخار را در این شرایط تجسم می کردم و اوضاع خوب به نظر نمی رسید. حرکت ما هم کند بود و بلاخره ساعت ۲۳ رسیدیم رینه. تماسهای دوستانمان از شهر نیز در تیم ایجاد تشویش می کرد. اغلب سوالات این بود که "آیا به خاطر تعطیلات این تاریخ را برای صعود انتخاب کرده اید و یا هوا را نیز چک کرده اید؟" حق داشتند که نگران باشند چون امشب تهران و زنجان نیز بارش داشت. بعد از مدتی سایر بچه ها هم رسیدند و مقداری نگرانی در صورت همه مشاهده می شد. با صحبتی که با سید حمید داشتم قرار شد فردا را در رینه بمانیم. هواشناسی را مجدد چک کردیم و با مهندس هاشمی تماس گرفتیم و ایشان گفتند که احتمال زیاد از فردا هوا صاف می شود. ما نیز مراتب تعجب خود را از وضعیت غیر قابل پیش بینی هوا اعلام کردیم. اما مکث یک روزه ما در رینه به نظر از چند جهت مفید بود. اینکه بچه راه طولانی آمده بودند و می توانستند استراحت کنند و هم اینکه هوا بهتر می شد و نیز به بارشهای دره یخار اجازه تثبیت را می دادیم. از همه مهمتر! اینکه فردا شب یلداست و می توانیم شبی خاطر انگیز را در کنار هم داشته باشیم.

اما تنها بدی این مکث، مقداری دلهره بود که می توانست در تیم ایجاد کند. سید حمید نیز این قضیه را متوجه شده بود و با تمام قوا سعی در حفظ روحیه بچه ها داشت. بلاخره آخر شب به بچه ها اعلام کردم که فردا را در همین جا خواهیم بود و دلایلش را هم توضیح دادم. تا اینکه بچه فهمیدند که قرار است فردا را در رینه بمانیم بیداریشان به درازا کشید و تا حدود ساعت ۲ بیدار بوده و بحثهای پراکنده ای بر قرار بود و از جمله اینکه تبادل نظرانی در مورد هوا و شرایط دره یخار به میان می آمد. حتی بارها را هم از پشت وانت امیر پیاده نکردیم و به امید فردایی صاف به زیر پتوها رفتیم. البته که در رخت خواب هم گفتگوها ادامه داشت و شوخی ها نمک شبی بود که بر فردایش مردد بودیم!

۳۰ آذر ماه صبح که بیدار شدم اولین کارم این بود که درب را باز کرده و هوا را ببینم. خوب بود ولی مقداری مه آلود بود. اگر امروز هم هوا خوب نمیشد قطعاً برنامه را لغو می کردیم اما خوشبختانه امیدوار کننده بود. بچه ها هم کم کم بیدار می شدند و من هم دوربین فیلمبرداری را روشن کرده و مقداری سر به سر بچه ها می گذاشتم. سعید هرچه قدر هم در عالم بیداری با من رفیق باشد موقع خواب با کسی شوخی ندارد و همین عادتش مرا همیشه وا میدارد که مقداری سربه سرش بگذارم. سید حمید که بیدار بود و به قول بچه ها سن سال که بالا برود آدمی بی خواب می شود! مشکل اصلی را با حسین مقدم داشتم که اصلاً قصد بیدار شدن نداشت و البته این خوابدوستی حسین در روزهای اصلی برنامه هم ادامه داشت اما هیچ موقع از قافله عقب نبود! با بیدار شدن بچه ها حواسم جمع بود که روحیه شان را بررسی کنم و خوشبختانه از من بهتر بودند. امیر عموغلی هرچه در یخچال تخم مرغ بود را در یک ماهی تابه بزرگ زد و فرستادیم داخل. ماشالله بچه ها خیلی خوش خوراک بودند و خوشبختانه در بارگذاری دست و دل بازی کرده ایم و گر نه این اشتباهی بچه ها کار یکی دو دبه نبود.

بعد از صبحانه بچه ها را دور هم جمع کردیم تا گفتگویی در مورد جزییات برنامه داشته باشیم. به نظرم داشتم سخت ترین تجربیات سرپرستی ام را پشت سر می گذاشتم. احساس میکردم که بچه ها با گذشت روز مقداری به ادامه برنامه تردید پیدا کرده اند. البته با این شرایطی که آب و هوا به رخ کشیده بود من خودم هم مقداری نگران بودم. سید حمید از همه محکمتر و مصمم تر بود. نظر همه بچه ها را در مورد ادامه برنامه و جزییاتش پرسیدم و یک به یک صحبت‌هایشان را بیان نمودند. سنگینی برنامه به سمت اجرای آن بود اما برخی بچه ها مرددتر از آن چیزی بودند که من فکر می کردم و به نظرم **دو عامل اساسی باعث این امر بود:** یکی ناشناخته بودن این دره ی پر ابهت در زمستان و اطلاعات کم ما از شرایط زمستانی آن و



دیگری بارشی که دیروز و دیشب به زمین نشسته بود. مصطفی هم در جمع ما بود و بیشتر از همه مایل به ادامه ندادن برنامه بود. کلاً مخالف زمستانی دره یخار بود و با نظراتش رشته ها را پنبه می کرد. بچه ها که نظرشان را گفتند نوبت به من رسید و تا می توانستم در مورد انجام

برنامه و بزرگی آن صحبت کردم. خطراتش را هم بازگو می کردم ولی سعی می کردم که روحیه لازم و انسجام را به تیم برگردانم که به نظر خودم موفق بودم. البته که تیر آخر را نیز سید حمید زد و به پیشنهاد او با مصطفی و بچه ها به بیرون رفتیم تا چرخی بزنیم و سید تا می توانست برای تیم خواند و حال هوای بچه ها را عوض کرد "بهارم دخترم از خواب برخیز شکر خندی بزن شوری برانگیز بهارم دخترم صحرا هیاهوست زمین زیر پر و بال پرستوست"



هوا گرگ و میش بود که برگشتیم به خانه مصطفی. مقداری تخمه و میوه خریدیم تا شب یلدا را جشن بگیریم. از اینکه بچه ها روحیه خوبی پیدا کرده اند خوشحال بودم و امیدوار صعودی زیبا. هر چند که خطرات دره و به ویژه بهمن هایش و اینکه ۸ نفر از بهترین دوستانم را به قول حسین مقدم "به کام اژدها" می کشاندم دلهره ای عمیق داشتم. البته این حس را قبل از اکثر صعودهای قبلی خود تجربه داشتم اما اینبار عمیق تر و موثر تر بود و نیز می دانستم که برای کشف تجربیاتی تازه و دنیای زمستانی دره یخار از این دلهره عبور می کردم. ولی به هر حال به نظر من سخت ترین قسمت برنامه صعود زمستانی دره یخار همینجا بود که تیم از نزدیک شدن به لغو برنامه به اجرای آن همت گماشت!

به خانه که رسیدیم ابتدا وسایل را جمع کردیم. وسایل شخصی چک شد و وسایل گروهی میان بچه ها تقسیم شد. با قاطرچی هم قرار فردا ساعت ۷ را گذاشتیم و البته که اگر هوا صاف می ماند! حسین صالحی تدارک یک استانبولی را برای شام داده بود و نوید هم بیشتر در حال آماده سازی وسایل پذیرایی شب یلدا بود. خانه را مرتب کردیم و میز را چیدیم تا با شعر آغازین سید حمید "معاشران گره از زلف یار باز کنید شبی خوش است قصه اش دراز کنید..." که شب یلدا را تبریک می گفت و از اینکه این جمع در چنین شبی و قبل از برنامه زمستانی دره یخار دور هم بودند ابراز خوشحالی می کرد مراسم شب یلدا را آغاز کردیم. هر کدام از بچه ها به نوبه خود سخنی راندند و آرزویی برای خود و دیگران نمودند و از جمله برای تیم که از فردا روزهای سختی را خواهد داشت.

ادیمه‌ماه صبح ساعت ۵ بیدار شدیم. بازهم طبق معمول هرچه تخم مرغ در یخچال بود را امیرعموآغلی در ماهی تابه زد و همین شد صبحانه ما. کوله‌ها را جمع کردیم و در پشت وانت قرار داده و به سمت گزانه راهی شدیم.



بر خلاف برنامه بارگذاری این دفعه رحمان در محل حاضر نبود و از قضا سیستم موبایل منطقه هم مشکل پیدا کرده بود و هیچ تماسی نمی‌توانستیم بگیریم تا اینکه نیم ساعت بعد از سمت بالای روستا ظاهر شد. هوا خیلی خوب بود اما بارش روزهای قبل منطقه را سفید پوش کرده بود که البته بر زیبایی دماوند و مسیر زیبایی شمال شرقی نیز افزوده بود. رحمان هم مردد بود که با بارشهای موجود بالا برود یا نه! اما در نهایت دوتا قاطر را برای بالا رفتن آماده کرد و ما تا میتوانستیم از بارهایمان کم کرده و بر بار قاطر افزودیم! بارگذاری کرده بودیم ولی با مقداری غذا و بویژه نان، سس، ماست و ... که هوس کرده بودیم را بار





زدیم. رحمان هم مقداری به خاطر حجم بارها غرلند می کرد اما در کل بارهایمان برای قاطرها زیاد نبود و تجربه بارکشی بیش از این را نیز داشتیم. به هر حال حدود ساعت ۹ بود که ماشین ها را در جلوی مسجد گزانه گذاشته و از ضلع شمال غربی محوطه مسجد به سمت مسیر شمال شرقی خارج شدیم. از بین درختان به سمت پایین و رودخانه ای که

آن هم نشانه ای از دره یخار است راه افتادیم و واقعاً هوا خوب بود. از وضعیت هوا خیلی خوشحال بودم و می دانستم که اگر قرار باشد هوا خوب نباشد این همه امکانات و آمادگی نفرات هیچ است و اینرا تجربیات گذشته من و همه هموردان تایید می کرد. هوا مقداری سرد بود و هنوز آفتا خوب نتوانسته بود مسیر را گرم کند و گل موجود در مسیر که یخ زده بود حرکت اسب ها را با مشکل مواجه کرده بود. خیلی نگران این بودم که قاطرها(قاطر و اسب جای هم استفاده می شود و در این گزارش منظور از قاطر همان اسب است) از ادامه مسیر ناتوان باشند و بارها بر دوش ما بیفتند. یکجا هم یکی از قاطرها سر خرده و کم مانده بود سقوط کند که خیلی نگران کننده بود. اینکه بارهایمان به یمن وجود قاطرها سبک شده بود و می توانستیم انرژیمان را صرف صعود اصلی نماییم خوشحال بودیم و روحیه ای مضاعف بود برایمان و هیچ دوست نداتشیم کار خراب شود. برف مسیر پاکوب شمال شرقی را مقداری پوشانده بود اما ما در برنامه شناسایی مسیر را خیلی دقیق نقطه گذاری کرده بودیم و از این باب نگرانی نداشتیم. سرعت بچه ها هم خیلی خوب بود و کاملاً همدل و پر انرژی مسیر را ادامه می دادند. کاپشنی را هم که در برنامه بارگذاری به رحمان قول داده بودم را آورده و به وی تحویل دادم اما گویا زیاد راضی نبود و با من خوب دمحور نمی شد. یک کاپشن گرتکس Vaode بود اما گویا کم حجمی اش نشانه خوبی از یک کاپشن خوب برای رحمان محسوب نمی شد و حق داشت! تا اینکه به کمپ اولی که پیش بینی کرده بودیم برسیم سه استراحت انجام دادیم. قبل از استله سراستله سر و در کنار پهن چشمه. حدود ساعت ۲ بود که به محل کمپ اول خود رسیدیم. من و نوید و حسین صالحی همراه قاطرچی بودیم تا بارها را پیاده کنیم و بقیه بچه ها در کنار پهن چشمه به برداشتن آب و تجدید قوا مشغول بودند. من مقداری از اینکه بچه در کنار چشمه معطل شده بودند ناراحت شدم اما با خود می گفتم که هر کسی در طول برنامه زحمتی می کشد و لزومی ندارد که به جزء، به فکر تقسیم دقیق زحمات و کارها باشم! یعنی برای هر عضوی از تیم زمانی فشار و زمانی راحتی پیش خواهد آمد و در دو حالت عضوی از تیم بوده و در فرایند صعود سهیم هستند و نباید خرده ای گرفت.



با کمک نوید و حسین صالحی زیر انداز بزرگی را روی برف باز کردیم تا بارها را بر روی آن پیاده نموده و سریع قاطرها را از زیر بار رها کنیم. اکبر کیسه خواب خیلی مناسبی همراه نداشت و همان را نیز در داخل بارها و بدون هیچ محافظی گذاشته بود که در زمان خالی کردن بار دیدم کیسه اش

مقداری خیس شده. یک بد شانس برای اکبر پیش آمده بود و می بایست که شب سردی را پشت سر بگذارد هر چند که در چنین تیمی ممکن نبود که اجازه دهیم هم‌نوردان سردش شود و ما غرق خواب باشیم.

بچه ها هم کم کم رسیدند و با پذیرایی مختصری که از رحمان کردیم او راهی پایین شد. بچه ها مشغول برقراری کمپ شدند و من، حسین مقدم، حسین صالحی و مهدی بیگدلی رفتیم که بارها را از زیر برف و سنگ بیرون بیاوریم. کمی از کمپ فاصله داشت و مقداری هم نگران بودیم که مبادا بارها سر جایش نباشد. یادم هست که موقع بارگذاری روی بارها جمله ای غلو آمیز نوشته بودم: "بردن این بارها یعنی مرگ ۹ کوهنورد". به هر حال بارها را



بیرون کشیدیم و خوشحال از اینکه همه چیز تا اینجا مرتب و سر جای خودش بوده است. با حسین مقدم اندکی نشتیم پشت همان سنگی که بارها بود و مقداری راجع به ادامه برنامه صحبت کردیم و البته که در انتها سید حمید هم به ما پیوست و در کل روند برنامه خوب ارزیابی می شد. امروز کار خاص دیگری نداشتیم و می بایست برای روزهای بعد خوب استراحت می کردیم تا به قول حسین وارد "دهان اژدها" می شدیم. حسین صالحی، نوید و اکبر زحمت توزیع بارها را کشیدند و از بچه ها خواستیم که تا می توانند تغذیه نموده و استراحت کنند. البته قراری هم گذاشتیم بعد از غروب آفتاب دور هم جمع شده و گپی در مورد فردا بزنیم.

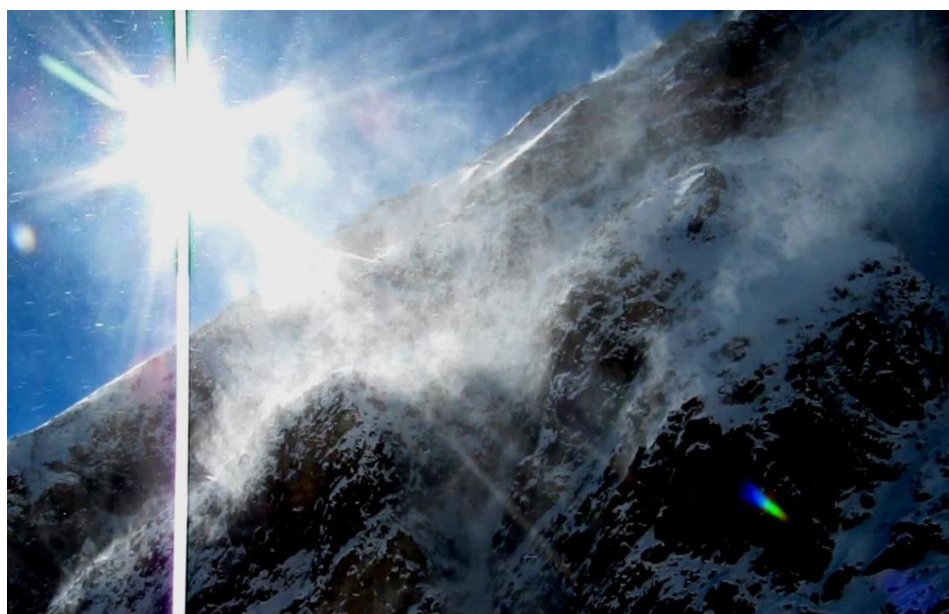
هوا حسایی تاریک شده بود و افسوس می خوردم که چرا مهتاب نداریم. در صعودهای کوهنوردی واقعاً گاهی اوقات مهتاب از آفتاب نیز خوشحال کننده تر می شود ولی حیف که چیدن این همه متغیر (آفتاب، تیم، هوا، تجهیزات، مهتاب، تعطیلات و ...) کنار هم خیلی سخت است و مهتاب تقریباً متغیری است که اغلب در چیدمان محدودیت ها نادیده گرفته می شود ولی اگر

باشد بی نظیر است. بچه ها را دعوت کردم از چادر ها بیرون بیایند و مقداری در مورد روزهای آتی صحبت کنیم. درسته که قبلاً خیلی صحبت کرده بودیم اما حرف زدن در خود برنامه و در سرمای شب تاریک قطعاً درست تر و واقع بینانه تر خواهد بود. همین طور هم بود و همه بچه ها نظرات مثبت و واقع گرایانه ای می دادند که سرشار بود از انرژی و عطش صعود. قرار شد که صبح ساعت ۸ از کمپ حرکت کرده و وارد دره شویم و در بالای محل بارگذاری اولین کمپمان را بزنیم. پیش بینی هم می کردیم که برف کوبی داخل دره زیاد باشد. در برنامه شناسایی که بارش از این موقع کمتر بود برف کوبی سنگینی انجام دادیم و قطعاً می بایست فردا کارمان سنگین تر باشد. یکی از اصلی ترین نکاتی که در این شب مطرح شد این بود که **نباید رفت و آمد زیادی به هر علتی داخل دره داشته باشیم تا خطر مواجه با بهمن کم باشد**. بعد از حدود نیم ساعت که صحبت کردیم به چادر هایمان رفتیم تا شبی آرام را با استراحتی کافی به صبح برسانیم. من با سعید هم چادر بودم، حسن صالحی با نوید، حسین مقدم با مهدی و سید حمید با امیر و اکبر. سید هم با صدای زیبا و دلنشینی که احساس نوستالوژی را به آدمی منتقل می کرد ما را از قطعه های خود محروم نمی کرد "عشق او بهانه ی من است حاصل دو روز عمر مستی شبانه ی من است".

صبح روز دوم ساعت ۵ بیدار باش بود و طبق معمول حسین مقدم تا لحظه آخر می خوابید. طفلی مهدی هم با حسین هم چادر شده بود و رودبایستی ای که با وی داشت بین آب و آتش گیر کرده بود! تا می توانستیم مایعات و صبحانه خوردیم. البته من صبح زود چیز خاصی نمی توانم بخورم برعکس سعید که در لحظه بیداری می تواند چند تا بیسکوئیت ساقه طلایی را فرو برد. بیسکوئیتی که در شرایط عادی هم مرا خفه می کند. کوله ها را چیده و چادر ها را برچیدیم. از وسایل فنی فقط کلاه کاسک ها را بر سر گذاشته و ما بقی را در کوله ها جا کردیم. مسیر تا کمپ اول چالش فنی ندارد به جز ریزش های احتمالی که می تواند فرو بریزد. کوله ها حسابی سنگین شده اند و حدود ساعت ۸ از کمپ به سمت دره حرکت کردیم.



یکی از بی سیم ها را به سید، یکی به حسین و یکی به نوید دادم. قرارمان این بود که اگر دیدمان را از هم از دست دادیم (به هر علت) بیسیم را روشن کنیم. دوربین گوپرو را هم به کلاه مهدی نصب کرده بودیم و یکی از دوربین ها هم دست من بود. البته تا کمپ یک من یک رم پر و یک باتری خالی کرده بودم! برای باقی مسیر یک دوربین هندی کم دست حسین مقدم بود که قرار شد برای روز های پایانی نگه دارد. یک دوربین گوپرو دست مهدی بود که با کمک نوید فیلمبرداری می کردند و دو باتری اضافه هم داشت. یک دوربین کامپکت هم دست من بود. در حالت ساعت ۱۱ به سمت دره حرکت کرده و بعد از مقداری دست به سنگ، دامنه سمت راست دره را در پیش گرفتیم. قصدمان این بود که **تا می توانیم دیر تر وارد دره شده و از برف کوبی سنگین در امان باشیم**. مقداری که پیش رفتیم انبوه برف در ابتدای دره نمایان بود و از تصمیم خودمان خوشحال بودیم که به این راحتی ها گرفتار برفکوبی دره نشدیم. تراورسمات را به غرب ادامه دادیم تا اینکه به گرده های سنگی ریزشی رسیدیم که ناخودآگاه مجبورمان می کرد که وارد دره شویم. در برنامه شناسایی در این قسمت از مسیر اصرار بیش از حد به ادامه کردیم و مقداری زمان و انرژی ما را گرفت ولی حالا خوب می دانستیم که کجا باید وارد دره بشویم.



مقداری ارتفاع گرفته و از یک دهلیز باریک برفی به دره فرود رفتیم. اما تا قبل از اینکه وارد دره بشویم باد شدیدی در دره وزیدن گرفت و پودر برف را به هر سو می پاشید. خوشبختانه ما جای خوبی بودیم و در پناه دیواره ای سنگی از رقص باد و برف را به تماشا نشستیم و سید نیز آوازش را در انعکاس سنگهای ابتدای دره طنین انداز کرد تا صدای باد و زوزه ی آن جوابی برای

آوازش باشد " این قله ی پر برف و پر طوفان راهش بود طولانی و بی جان باید من و تو ای برادر جان هم پشت هم باشیم و هم پیمان..."

نشستیم و مقداری تغذیه کردیم. هنوز موتورمان خوب گرم نشده بود و مصرف سوخت بالا بود! بعد از اینکه خواستیم راه بیفتیم تصمیم بر این شد که تیم را به دو قسمت تقسیم کنیم. حسین مقدم، امیر عموآغلی، اکبر، مهدی بیگدلی، حسین صالحی جلوتر راه افتادند تا هم برف کوبی کرده و هم زود تر به بارها برسند. من، سعید، نوید و سید حمید هم تیم دوم حرکت کردیم. دره پر برف بود اما برف کوبی ما نسبت به برنامه شناسایی کمتر شده بود هر چند که برف بیش از آن زمان بود. دلیلش را هم در سفتی برف نسبت به برنامه شناسایی می دانستیم. تیم اول تقریباً فاصله اش را با ما زیاد کرد و خیالم راحت بود که بچه ها مسیر را خوب می شناسند.



جلوتر که رسیدیم بهمنی تویی شکل فرو ریخته بود و تیم اول از سفتی همین بهمن ریخته شده استفاده کرده و مقداری ارتفاع گرفتار بود تا با یک تراورس به محل بارها برسند. من و نوید از تیم دوم جدا شده و جلوتر حرکت کردیم تا به تیم اول برسیم. بچه های تیم اول گویا به مشکلی برخورد و حرکتشان به یکباره کند شده بود. بع از اینکه رسیدیم حسین گفت که به یک لایه سنگی خورده ایم که تراورس از رویش سخت است. بچه ها هم حسابی برف کوبی کرده و نسبت به ما خسته تر بودند. من و نوید پیش رفتیم تا مسیر را ببینیم. نتوانستیم کامل تراورس کنیم و مقداری ارتفاع کم کردیم تا دوباره به دره برگردیم. ادامه این مسیر خطر سقوط داشت و اینکه یک بهمن کوچک می توانست براحتی ما را به داخل دره پرت کند. قرار

شد که تا محل کمپ دو مسیر را ادامه داده و سپس یک تیم برای برداشتن بارها مراجعت کند. خوشبختانه بارش برف امکان ایجاد کمپ در محل "دروازه" را فراهم می نمود. زمانی که دره یخار برف کافی نداشته باشد پیدا کردن جای کمپ مناسب تقریباً محال است اما ریزش بهمن ها و بارش برف موجب شده بود ما جای مناسب برای کمپ پیدا کنیم هر چند که خالی از دلهره بهمن نبود. دهلیز های بهمنی بزرگ بیشتر در سمت شمال دره قرار گرفته



اند هر چند که بهمن های کوچکی نیز (البته برای دفن یک تیم کافی اند) در سمت جنوب دره وجود دارد. اما بزرگترین بهمن ها از روبرو و بام برفی تغذیه می شوند و طول دره را می پیمایند. همینطور هم بود. مقداری که نزدیک دروازه شدیم بهمن بزرگی را دیدیم که شاید یک کیلومتر طول داشته و کل عرض دره را پوشانده بود. برای من که پاییز و تابستان دره را دیده

بودم قابل فهم بود که ارتفاع بهمن هم به ۱۰ الی ۱۵ متر نیز میرسید و در کل ارتفاع دره را ارتقاء داده بود! به جرعت می توان گفت که بزرگترین بهمنهای کوهستان ایران را می توان در این دره باشکوه دید. برچسب زدن امر راحتی نیست ولی بی شک دره یخار پاتوق بهمنهای ریز درشتی است که در کمتر جایی بتوان یافت!



حسین مقدم و من مسیر را ادامه می دهیم و به ابتدای دروازه می رسیم. راه رفتن روی بهمن سفت کار را راحت کرده است. به نظر می رسد جای کمپ مناسبی باشد. جایی در نقطه کور دو بهمنی که از راست و چپ آمده اند گوشه مثلثی شکلی بالای تلاقی دو بهمن مکان مناسبی است. نوید و حسین صالحی کوله ها را گذاشته و می خواهند قبل از تاریکی هوا کمپ را برقرار کنند. من نیز فلاکس چای داغم را بیرون کشیده و از بچه ها پذیرایی می کنم و حسین نیز مقداری فیلم گرفته و بچه ها کم کم همه می رسند و هر کسی سراغی برای جای چادر می گیرد. خوشبختانه در اینجا زمین فراخ است و عرصه ی زندگی تنگ! از سوی دیگر باید قبل از تاریکی هوا مقداری از بارهایمان را از محل بارگذاری به کمپ منتقل کنیم. برای این کار چند گونی خالی که همراه داریم را آماده کرده و امیر عمواعلی، اکبر با حسین صالحی برای آوردن بارها که حدوداً صد متر پایین تر و در موقعیت شمال شرقی کمپ است راهی می شوند. سایر بچه ها هم در حال آماده سازی چادر ها هستند و من و حسین نیز با بیسیم و دوربین بچه ها را که برای آوردن بارها رفته اند راهنمایی کرده و نیز تصویر برداری می کنیم. بچه ها در تلاشی نیم ساعته بارها را از زیر برف و روی گرده سنگی بیرون می کشند و من خوشحال بودم که بارها سالم بودند. چون دبه های پلاستیکی را با طناب های پلاستیکی مهار کرده بودیم در یک ماه گذشته دایماً نگران بودم که به هر دلیلی از روی گرده افتاده و طنابها نتوانند مهارشان بکنند اما بارش برف طی این مدت جای بارها را محکم کرده بود.

بچه ها بسته به نیازمان سه عدد از دبه ها را همراه با نبشی برفها و سه حلقه طناب ثابت با خود می آورند. چادر ها نیز آماده است و همه بچه ها به چادرها می روند تا استراحت کرده و غذایی بخورند. مشکل خاصی در این کمپ از لحاظ تدارکات نداریم اما مقداری دلهره بهمن دارم. البته در معرض جدی بهمن نیستیم اما هرکدام از بهمن های راست و یا چپ ما اگر حرکت کند احتمالاً ما را نیز جابجا خواهد کرد!



هوا مقداری سرد شده و نور خورشید در ارتفاعات بالا دیده می شود و گاهی هم مه ای غلیظ منطقه را می پوشاند. پیش بینی هوای خوب داریم اما به قول مهندس هاشمی **هوای دره یخار در مقیاس میکرو تغییر می کند** و لزوماً پیش بینی هوای خوب در منطقه مساوی با هوای خوب داشتن در داخل دره نیست! امشب شب خاصی است و تقریباً تیم پشتیبان از همین جا با تیم صعود کننده جدا می شود. برایم خیلی سخت است که بچه ها را به دودسته تقسیم کنم هر چند که از قبل نیز مشخص کرده بودیم که اینگونه خواهد بود. اما همدلی بچه ها و توانمندی هایشان کار انتخاب را سختتر می کند. به چادر ها مراجعه می کنم و با تمامی بچه ها در مورد تیم صعود صحبت می کنم. همه اعلام آمادگی می کنند که در قالب تیم پشتیبان باشند. ای کاش مسیر طوری بود که می توانستیم به صورت محاصره ای و همه با هم به سمت بالا حرکت کنیم. از سوی دیگر واقعا جای خوشحالی دارد که با هر تقسیمی که انجام شود هم تیم صعود قوی خواهد بود و هم تیم پشتیبان و شاید این مورد



یکی از بهترین مزایای تیم نه نفری ما بود که مرا هر لحظه به خود دلگرم می کرد. بالاخره قرار شده فردا تیمی سه نفره متشکل از حسین مقدم، مهدی بیگدلی و من راهی بالا شویم و کمپ سوم را بر قرار کنیم. همچنین نوید، حسین صالحی، سعید کریمی و امیر عمواغلی نیز به همراه تیم سه نفره تا کمپ بعدی بالا رفته و در انتقال بارها و پیمایش مسیر کمک نمایند.



شب را خوب استراحت کردیم و صبح زود (روز سوم) خیلی کنجکاو بودم که بیدار شده و هوای بیرون را ببینم. سید حمید نیز طبق معمول همزمان با صبح صادق صدای آوازش می آمد. از چادر که بیرون زدم ابرهای سیاهی را دیدم که بر بالای دره قرار دارند. در واقع دو نوع ابر بود که یکی سفید گونه بر روی روستای گزانه و پایین دست گسترده شده و دیگری سیاه و کدر بر بالای دره و به سمت بالا می رفت. کمی نگران کننده بود اما به سمت قله که نگاه کردم هوا صاف بود! به هر حال قرار شد ساعت ۸ به

سمت بالا حرکت کنیم و بچه ها نیز بیدار شده و مشغول تدارک وسایل شدند. یکی از اشتباهاتی که با در این برنامه انجام دادیم (تقصیر من بود) این بود که برای سبک شدن بارها سه عدد از کرامپونها را در کمپ پایین جا گذاشتیم!! همین نکته درگیری ذهنی ما را بیش از سبک شدن بارها افزون کرده بود. بچه ها وسایل تیم صعود را کامل می کردند و هر چه وسایل خوب داشتیم نثار این تیم می شد. قرار شد که کیسه خوابها بالا برده نشود و با یک چادر سه نفره و لباس پر صعود ادامه یابد.



در حالی که دوحلقه طناب، هارنس، فرند و پیچ یخ، نبشی برف، کیت امداد، دو عدد دوربین، سه جفت تبر یخ و تغذیه برای سه روز به بالا انتقال داده می شد. اکبر در حال فیلم برداری بود که سید بچه ها را با رو بوسی به بالا بدرقه می کرد و تا میتوانست روحیه می داد. برف سبکی هم در حال بارش بود که لحظه خداحافظی را زیبا تر می کرد. البته بیش از اینکه به برف شبیه باشد به تکه های یخ زده ی بخار هوا شبیه بود که گویا از مه منطقه نشئت می گرفت. **ولی هر بارشی در دره یخار دلهره آور است** حال اگر بارش واقعی باشد و یا شبه بارش. تیم صعود به یمن بچه های پشتیبانی خیلی سبک بار بود. حسین کوله نداشت و من و مهدی هم کوله هایمان سبک بود.

حرکت را از منتها الیه سمت راست دره و از مرز بین برف و سنگ آغاز کردیم. اکبر و سید حمید در کمپ ۲ ماندند و قرار شد با بی سیم در ارتباط باشیم. هوا مه سنگینی داشت و بارش سبک همچنان ادامه داشت. کمی که بالا تر رفتیم و درست در سمت راست دوراهی که حالا به خاطر انبوه برف و بهمن های ریخته شده به یک دشت برفی می ماند به سمت شمال کمی ارتفاع گرفتیم تا کمتر در معرض بهمن باشیم. در واقع برنامه پیشروی ما این بود که مسیر دره را بدون مواجه شدن با برف و بهمن از نوارهای سنگی سمت راست بپیماییم ولی گاهی از مواجه با دهلیزی بهمنی ناگزیر بودیم. مقداری که از روی یالکی به سمت شمال و یال شمالشرقی ارتفاع گرفتیم شروع کردیم به تراورس به سمت غرب و با شیبی ملایم. اما در ابتدای تراورس با دهلیزی بهمنی مواجه شدیم که به صورت انفرادی از دهلیز عبور کردیم. مه منطقه دید را خیلی کم کرده بود و بیش از اینکه چشمانمان را بکار گیریم دست به دامن گوش هایمان بودیم تا نسبت به کمتر صدایی واکنشی درخور داشته باشیم. بعد از عبور از دهلیز مقداری استراحت کردیم و هر از گاهی که هوا باز می شد مناظر دره یخار را نظاره می کردیم که مسحور کننده بود. نمی دانم چه حکمتی است که ابرناک شدن منظره ای، بر شکوهش می افزاید. بعد از استراحت راه افتادیم و حسین مقدم

جلوتر می رفت تا مسیر را شناسایی کند و با بی سیم با من در ارتباط بود. سعید هم در آخر و به آرامی پیش می آمد ولی به خاطر دید کم نمی توانستیم فاصله زیادی از هم داشته باشیم. زمان کافی داشتیم و قرار بود تا ساعت ۲ حرکت کنیم و سپس تیم پشتیبانی به کمپ دو بازگردد.





دوراهی را رد کرده بودیم و تقریباً در ارتفاع ۴۰۰۰ متری دورباره در پشت گرده ای کتیبه ای شکل که شبیه سنگ محراب سبلان بود و یک جای چادر هم به زور می شد در زیرش برپا کرد استراحت مجددی داشتیم. بعد از این می بایست تراورس کم شیب تری را ادامه می دادیم و از زیر سنگ ها و سخره های سمت شمال دره به سمت غرب ادامه حرکت دادیم و درگیری کمی هم با سنگ های سست دره داشتیم.

تا اینکه به جای کمپ مناسبی که در زیر صخره ای بود رسیدیم. ارتفاع حدود ۴۱۰۰ را نشان می داد و دیپوی برف زیر صخره امکان چادر زدن را فراهم می کرد و جای تقریباً مناسب و ایمنی بود. فقط کمی نگران سنگ های سست بالا سرمان بودیم که اگر قرار بور بریزد بدون شک چادر ما اولین جایی بود که نابود می شد ولی نه چاره ای دیگر داشتیم و نه جای دیگری. گویی با خطرات دره یخار "هم خطر" و با ارتفاع خوب "هم هوا" شده بودیم.

بچه های تیم پشتیبانی وسایل ما را گذاشته و اندکی با هم استراحت کردیم تا پس از چند دقیقه به پایین بازگردند. بچه ها می خواستند چادر ما را نیز برقرار کنند اما خواستیم که تا زمان هست به پایین بروند. نوید سرپرست تیمی شد که قصد بازگشت داشت و از آنها خداحافظی کردیم. تا می توانستند به تیم صعود روحیه دادند و سلامتی تیم را هر کدام به یک زبانی



به ما گوشزد می کرد و ما نیز امیدوار بودیم از اینکه به ما اعتماد کردند رو سفید باشند. خیالمان از بازگشت آنها راحت بود و مسیر را هم پرچم زده و هم نقطه گذاری کرده بودیم. تنها نگرانی از اشتباهی بود که کرده بودم. از بی کرامپونی امیر و سعید! حدود ساعت ۲ بود که به سید در کمپ ۲ مراجعت بچه ها را اعلام کرده و قرار شد که سعید سرپرست تیم پشتیبانی باشد.



مقداری دل تنگ بچه ها شده بودم. با مهدی و حسین مشغول بر قراری کمپ شدیم و چادرمان را تا میتوانستیم مهار کردیم تا استراحت خوبی در شب داشته باشیم. کسبه خواب نداشتیم و لباسهای پر را پوشیده و در چادر مشغول تغذیه و شب نشینی شدیم. از هر دری سخن می گفتیم و بویژه از چرای کوهنوردی و انجام

صعودهی این چنینی! از مهدی هم که کوچکتر از من و حسن بود به شوخی کار بیشتری می کشیدیم و او نیز محجوبانه "نه" نمی گفت! مقداری هم برنامه صعود فردا را تشریح کردیم. بازهم از اینکه شهبایمان بی مهتاب است شاکی بودیم. چرا که اگر شب روش بود قصد داشتیم نیمه شب صعود اصلی را شروع کنیم. شب نیز برای بررسی این امر بیرون رفتیم تا نور منطقه را چک کنیم و با چیزی جز ظلمات محض مواجه نشدیم! با کمپ پایین ساعت روشن بودن بی سیم ها را چک کردیم و آماده خواب شدیم. ما دو بیسیم داشتیم با یک باتری اضافه و کمپ پایین نیز دو بیسیم با یک باتری اضافه در اختیار داشت که خیالمان از این بابت راحت بود. حتی شب با بچه های کمپ پایین آواز خوانی هم می کردیم و یا آهنگ هایی را برای هم پخش می کردیم...

صبح روز چهارم ساعت ۳ از خوابی که آن چنان هم تعریفی نداشت بیدار شدیم. شروع کردیم به آماده کردن تجهیزات و جمع کردن چادر. تا حرکت کنیم ساعت شد ۵ و صعودمان را به سمت بالا و از سمت راست دره شروع کردیم. برف سنگینی بر روی شیب نبود و تا میتوانستیم بالا می رفتیم تا در جایی مقتضی به سمت مخالف تراورس کرده و از دهلیز بزرگ بهمن عبور کنیم. خیلی از مسایل را در عبور از این دهلیز می بایست لحاظ می کردیم مثل: زمان عبور، گام برداری، سکوت، پوشاک، نحوه برش و ... ولی باز هم خطر را به صراحت احساس می کردیم. حسین جلو تر و با فاصله تقریبی ۲۰ متر حرکت می کرد. اما من



صدای گامهایش را بر عمق برف احساس می کردم. هنوز آفتاب بیرون نزده بود و ما سعی می کردیم قبل از اولین تابش نور آفتاب، سفتی سنگهای مقابل را در زیر پاهایمان احساس کنیم. با اولین تابش خورشید ما بر روی سنگهای سمت چپ دره و بعد از دراهی اصلی و در ابتدای دوراهی دوم بر زمین نشستیم و نفس راحتی کشیدیم. از روی نقشه ها و نیز از بررسی هایی که از پایین داشتیم دهلیزی فرعی را نشان کرده بودیم که مستقیم می رفت روی یال و زیر پستانک. بعد از اینکه مقداری استراحت کردیم و با بی سیم با بچه های کمپ گپی زدیم شروع کردیم به ادامه مسیر. چند متری ارتفاع کم کردیم و وارد همان دهلیز باریک شدیم. تقریباً مشخص بود که نمی تواند مسیر خوبی باشد اما مقداری تلاش کردیم تا به یقین رسیدیم. تا کمر در برف بودیم و پیشروی بسیار کند بود. نمی دانستیم هم که آیا در بالا دست چه خبر است و خطر بهمن چقدر است! حدود پنجاه متر بیشتر صعود نمی کنیم ولی انرژی قابل توجهی از دست می دهیم. دوباره برمیگردیم به همانجایی که برای استراحت نشسته بودیم تا مسیر دیگری را بیازماییم. بچه ها از پایین نیز راهنمایی می کنند چون آنها دید بهتری دارند اما



نمی توانند نوع برف و عمق آن را تشخیص دهند و ناگزیریم برخی دهلیزها و مسیرها را از نزدیک بیازماییم. بازهم استراحت می کنیم و این بار دهلیزی پهن تر را انتخاب می کنیم. همان دهلیزی که بی نام است و بازوی چپ دوراهی دوم را در دره یخار تشکیل می دهد. از همین ابتدا شیب تندی دارد و ما در کنار دیواره ای که انگار از **کاه گل** ساخته باشند صعودمان را ادامه می دهیم. سنگهای این دیواره از بس فرسایش یافته اند که به گل می مانند و گویا همین هاینده که ریزش های معروف دره یخار را بانی می شوند! برفش سفت بنظر می رسد اما هر از گاهی تا زانو در برف فر می رویم. برای دوری از برف کوبی خودمان را نزدیک دیواره می کنیم تا از مرز سنگ و برف حرکت کنیم اما چون در این حالت فشار شیب دو جهته می شود حرکت را سخت کرده و ترجیح می دهیم همان برف کوبی را ادامه دهیم. امروز هوا خوب بنظر می رسد ولی شاید این آرامش داخل دره باشد! سرعت حرکتمان با اینکه قسمتی از مسیر را اشتباه رفتیم باز هم خوب است. بالاتر که میرسیم مسیر سنگلاخی تر شده و حتی تخته سنگهای شکسته زیادی را می توان دید و برجهای انگشتی که باریک و بلند مانند نگاهبانان دره یخار بر بلندای زمین تکیه زده اند و ما را نظاره می کنند. برخی از این برجها از بس شبیه به همند که نمی توانند

معیار خوبی برای نشانه گذاری باشند و همین امر کار ما را برای اعلان محل حرکتمان به بچه های پایین با مشکل مواجه

کرده ب



چند جا دست به سنگ داریم ولی تا اینجا کاری نیازی به طناب نبوده است هر چند که هارنس ها را بر تن داریم. با دیدن سنگهای اینجا از اینکه برای صعود فرزند نیز همراه داریم مقداری مسخره به نظر می رسد هر چند که از قبل نیز پیش بینی



کرده بودیم اما نه اینقدر که سنگ ها شبیه کاه گل باشند! بالاخره به یک گرده برآمده ای میرسیم که می بایست به صورت عرضی از روی آن عبور کنیم تا مسیرمان را در امتداد غرب ادامه دهیم. از دور دست به سنگ سختی نمی رسید اما از نزدیک قضیه فرق کرده است. هم اینکه پایین را نگاه می کنیم به خوبی متوجه می شویم که اینجا دیگر جای اشتباه نیست و اگر مقداری روی سنگ بی تعادل شده و یا گیره ای کنده شود معلوم نیست که تا کجا سقوط می کنیم.

ترجیح می دهیم مقداری از ارتفاعمان را کم کرد و از سمت راست گرده را دور بزنیم. در اینجا دهلیزی دشت مانند از جنوب غرب به شمال شرق کشیده شده است که به گمان اگر این دهلیز را ادامه دهیم بایستی منتهی به گرده بین دهلیز شرقی (مرحوم جعفری) و دهلیزی که ما در پیش خواهیم گرفت شود. البته که به احتمال زیاد مسیر مناسبی برای ما نیست چرا که با گرده های سست میان دو دهلیز درگیر می شود.

بعد از دور زدن این گرده مسیر را به سمت برجهای روی یال قله باید ادامه دهیم. در واقع باز هم وارد دهلیزی شرقی- غربی (مقداری مایل به جنوب) می شویم و این همان دهلیزی است که در انتها با یک تراورس به جنوب، سوار یال می شود. مجدداً برف کوبی سنگین می شود و هرچند سریع نفرات را جابجا می کنیم اما باز هم انرژی زیادی طلب می کند. بچه ها هم از پایین ما را رصد می کنند اما اکثر اوقات در پشت برجهای و برجهای انگشتی از دید آنه نیز محو میشویم. جواب دادن به بی سیم سخت است و می خواهیم امروز را حداقل به جایی مطمئن برسیم. برنامه مان این بود که امروز حداقل سوار یال شویم اما به نظر می رسد که در این قسمت از مسیر حرکتمان کندتر شده و برف کوبی شدیداً جالبتر اینکه در این مسیری که از دوراهی دوم وارد آن شده ایم چیزی می بینیم که به گمانم بی نظیر است. "**رودخانه برفی**". زیبا بود ولی شدیداً برفکوبی



ما را تحت تاثیر قرار داده و پاکوبهایمان را در کثری از ثانیه پر می کردند. اولش که این پدیده را دیدیم زیبا بود اما کم کم داشتیم از آن متنفر می شدیم. دقیقاً مثل آب پایین می آمد و اگر در مسیرش به مانعی برخورد می کرد صحنه ای را ایجاد می کرد که انگار آب از روی سنگگی در رودخانه عبور می کند!



بعد ها فهمیدیم که این رودخانه حاصل باد روی بام برفی است که برف پودری با کریستالهای خشک را بر داخل دهلیز ها میریزد و زمانی که برف دهلیزها در دهلیزی بزرگتر به هم می پیوندند تشکیل چنین رودخانه ای را می دهند که دیدنش خستگی را از تن می زداید. به هر حال برف کوبی امانمان را بریده بود و هیچ وقت گمان نمی کردیم که با چنین برفی مواجه شویم. حتی شاید نبشی ها و لنگر برفهایی هم که به همراه داریم بکارمان نیایند. در ادامه مسیر برجی انگشت مانند را می بینیم که از وسط دهلیز بیرون آمده است و آن را نشانه می گیریم و امیدواریم پایمان به جایی سفت بخورد! شیب خیلی تند شده است و برف کوبی هم سنگین و رودخانه برفی که اندکی قبل از زیباییش لذت می بردیم حالا شده بلای جای و برفهای کوبیده شده را پر می کند. صدای بچه ها از پشت بیسیم می آید ولی نفس پاسخ دادن ندارم و البته که به آنها گفته ام که "نمی توانم پاسخ دهم ولی شما صحبت کنید من می شنوم".

انگشتی را به دشواری رد می کنیم و تقریباً ساعت ۱ ظهر است. مقداری که به سمت جنوب غربی و دهلیز منتهی به بام برفی می چرخیم باد شدیدتر می شود و رودخانه هم عصبانی تر. دیگر در انتهای این دهلیز بر خلاف دهلیز هایی که تا اینجا واردشان شدیم خبری از برجهای سنگی نیست و گویا به یال منتهی به قله ختم می شود. همانجایی که از قبل نیز برنامه ریزی کرده بودیم که تا بدانجا برسیم. تلاشمان را می کنیم و جز این چاره ای نداریم. کاملاً در داخل دهلیزی بهمنی صعود می کنیم ولی گویا دیگر کسی به بهمن اهمیت نمی دهد و در این مورد نیز چاره ای نداریم. باور اینکه پایین چقدر هوا خوب بود برایمان سخت شده و قطعاً بچه های کمپ پایین به سختی بتوانند شرایط اینجا را درک کنند اما قطعاً آن طوفانی که ما بر روی یال می بینیم را از پایین بهتر از ما می توانند ببینند.



در حالی که صعود می کنیم نیم نگاهی هم به مکانی برای کمپ اضطراری داریم و می دانیم که با این شرایط رسیدن به بالای یال مقداری دور از ذهن شده است. شاید اگر هم به روی یال برسیم شدت باد از این هم بیشتر و شرایطمان خطرناکتر شود. **انباشت خطر** قابل درک است. تصمیم می گیریم بیواک موقتی داشته باشیم تا ببینیم که شاید هوا مقداری آرام شد! کوله ها را با احتیاط زمین می گذاریم و حمایتشان می کنیم. برف پودری امانمان نمی دهد و در اندک زمانی همه چیز را به زیر می برد. حسرت بیل برفی را می خوریم که با خود نیاوردیم! با تیره و دستهایما غارکی می کنیم اما هر چه می کنیم پر می شود ولی به هر زوری که شده مقداری می نشینیم و روکش چادر را بر سرمان می کشیم و چه بد جا و چه بد استقرار! دیگر متوجه شده ایم که امروز ادامه کار ناممکن است و نباید بیش از این انرژی از دست بدهیم و تا زمان هست باید محلی مناسبتر برای استقرار پیدا کنیم. طناب را به زحمت باز کرده و وارد حمایت یکدیگر می شویم تا مقداری ارتفاع کم کنیم و حداقل از این دودکشی (دهلیز) که مستقیم برفهای روی یال را به صورت ما میزند دور شویم.



چند طولی پایین می رویم و واقعاً پیدا کردن جای مناسب مشکل است. البته که میدانیم اگر پایینتر برویم می توان جای بهتری پیدا نمود اما چون امید به ادامه کار در فردا داریم نمی خواهیم خیلی ارتفاع کم کنیم و در حدود ۴۹۰۰ متری دهلیز برفی را می کنیم تا هم از ریزش برف پودری در امان باشیم و هم جای چادر را صاف کنیم. به قول حسین "ما اینجایم تا تلاش بچه های تیم به ثمر بنشیند" و تصمیم داریم تا می توانیم مسیر را ادامه دهیم. این کار را در دو مرحله انجام میدهم. ابتدا با مقداری کندن برف، چادر را نیمه معلق برپا کرده و از شر باد و برف به داخل می جهیم و مقداری نفس تازه می کنیم. اما می بینیم که اوضاع چادر مناسب نیست و مقداری از چادر معلق بوده و فضای داخل آن خیلی محدود است و هم اینکه هیچ تضمینی نیست که چادر با محتوایش که ما باشیم سر نخورده و به ته دره نرود! فکری به ذهنم می رسد و از چادر بیرون میروم و گونی بزرگی که همراه داشتیم را در آورده و درش را در مسیر رودخانه برفی باز می کنیم و در کمتر از یک دقیقه پر

برف می شود. همیشه شعبان یک بار هم رمضان! تا اینجا رودخانه برفی کارمان را سخت کرده است یک بار هم ما از آن استفاده کنیم. با این شکر می توان مقداری استحکامات چادر را زیاد کرد. گونی پر شده را به زیر قسمتی از چادر که معلق بود می گذارم و مقداری خیالمان راحت می شود ولی گویا کافی نیست! تصمیم میگیریم مقداری



استراحت کرده و در مرحله بعدی چادر را بهتر از قبل حمایت کنیم تا حداقل مقداری وضعیت استراحتمان خوب شود. بچه های پایین هم پشت بیسیم به ما روحیه می دهند و ما نیز وضعیت خودمان را اعلام می کنیم. مقداری تغذیه کرده و همگی به بیرون چادر می رویم تا اوضاع چادر را بهبود دهیم. لباسهای پرمان را پوشیده ایم و با غروب آفتاب نیز فاصله ای نداریم. بیرون اوضاع فرق که نکرده بلکه بر برودت هوا نیز افزوده شده است. از هر وسیله ای که داریم برای حمایت استفاده می کنیم. کرامپونها، تبرها، طناب . . . را به بندهای چادر متصل کرد و در برف چال می کنیم. مقدار بیشتری از دهلیز را در حسرت بیل برف با پا می کنیم تا چادر خوب مستقر شود. هر چند می دانیم که این کار ما باعث خواهد شد که چادر هر چه بیشتر در

برفی که از دهلیز جاریست دفن شود و فردا کار سختی برای رهایی چادر در پیش خواهیم داشت اما امنیت از هر چیزی مهمتر است. البته که وسط دهلیزی بهمنی ایجاد جای چادری امن بیشتر به یک شوخی شبیه است!



داخل چادر فضا بسیار کم است و به زور پاهایمان را دراز می کنیم. لباسهایمان مقداری نم دارد و بدون کیسه خواب مطمئنیم که خواب هب چشممان نخواهد آمد. مقداری سوپ و مایعات می خوریم و سید و نوید اغلب از پشت بی سیم صحبت می کنند. تصمیم ما را برای فردا جویا می شوند و ما نیز بین خودمان شرایط را بررسی می کنیم و در نهایت اعلام



می کنیم که "هیچ تصمیمی نداریم جز ادامه صعود". بچه های پایین خوشحال می شوند و ما نیز تصمیم می گیریم که اگر شرایط بهتر شد صعود را ادامه دهیم. و میدانیم که تا سوار شدن بر یال چیزی نمانده است.

من پیشنهاد می کنم که در صورت ادامه برخی

وسایل فنی از جمله طناب صعود را همراه ببریم چراکه تا بحال جز سنگینی کاربرد دیگری نداشته است. اگر می دانستیم که شرایط اینگونه هست می توانستیم خیلی سبکتر از آنچه هستیم باشیم! اما گمراه کنندگی یکی از ویژگی های دره یخار است. هر از گاهی نیمچه چرتی میزنیم و من گاهاً توهم بهمن را دارم. صدای باد را شبه شکستن بهمن می شنوم و ضربام بالا و پایین می شود. واقعاً اگر بهمن بشکند هیچ چاره ای نداریم جز اینکه چشمهایمان را ببندیم و از آخرین سرسره بازی عمرمان لذت ببریم. گویا هرچه زمان می گذرد انباشت خطر نیز بیشتر می شود! مهدی از خطر ریزش بهمن و نا امن بودن جای چادرمان می گوید و درست هم می گوید ولی می دانیم که در این شرایط چاره ای جز امید نداریم و به خودم فشاری می آورم تا به مهدی بگویم "نگران نباش!"

صبح روز پنجم اولین صدای پشت بیسیم ما را از جای می کند. صبح شده و نوید از پشت بیسیم اعلام می کند که بالای دهلیزی که ما بر رویش مستقر هستیم را آفتاب زده و ما سریع از چادر خارج شدیم. دیدیم که باد همان است و اوضاع همان و رودخانه برف نیز همچنان جاری است و بیش از نیمی از چادر در زیر برف مدفون شده است. تنها چیزی که فرق کرده بود زیبایی **طلوع آفتاب بود که مقداری امید را با خود بالا می آورد.** من مقداری سر درد نیز داشتم و وقتی شرایط چادر را دیدم حدس زدم که روشن کردن گاز و مدفون بودن و نبود تنفس مناسب چادر موجب آن است. تقریباً امیدمان را از دست داده بودیم که شرایط بهتر از این شود و در عین حال محل استقرارمان اصلاً مناسب نبود. از پایین نیز بچه ها اعلام می کردند که باد روی یال شدید بوده و بهتر است سوار یال نشویم. به هر حال مجموع این شرایط ما را بر آن داشت تا تصمیم به بازگشت بگیریم. قبولش برایم سخت نبود و می دانستم که برنامه به اهداف خود دست پیدا کرده است هر چند که اگر شرایط بهتر از این بود بیشتر صعود می کردیم.

با زحمت فراوان چادر را آزاد کردیم. و کم مانده بود که قید چادر را بزنیم ولی فکر هزیننه و اینکه زباله ای می شود در دره بکر یخار موجب شد که چادر را جمع کنیم و انرژی زیادی را صرف آن کردیم. هارنس ها را پوشیدیم و وارد طناب شده و آهسته ارتفاعمان را کم کردیم.

دهلیز های بهمنی را که با زحمت و ریسک زیادی بالا رفته بودیم را پایین می رویم و تا آنجا که جا دارد از کنارها ها حرکت می کنیم. دیگر لزومی ندارد که از کمپ ۳ عبور کنیم. نه وسیله ای آنجا داریم و نه نیازی به توقف و هم اینکه در سمت مخالف ما و آن طرف دهلیز بهمنی اصلی دره است و حتی به آن فکر هم نمی کنیم. حدود ساعت ۱۱ است که به نزدیکی کمپ ۲ می رسیم و از دور بچه ها را می بینیم که همگی بیرون چادر منتظر ما ایستاده اند. پرچمهای علامت گذاری شده را



یک به یک جمع می کنیم و با صدای "ماشالله" و "خداقوت" بچه ها وارد کمپ می شویم. مقداری بغض در چهره سید دیده می شود و بچه ها را به گرمی به آغوش می کشد. برایم قابل درک است که چه حسی دارد. با آب گرم و غذا پذیرایی می شویم. و خوشحالم از اینکه برنامه تاکنون با سلامتی همراه بوده هر چند که هنوز میهمان دره هستیم!



اکبر، امیر و سعید در کمپ نیستند و گویا مقداری از بارها را جمع کرده و به کمپ ۱ منتقل نموده اند. واقعا دوست داشتیم که در اینجا می بودند. سعید، اکبر و امیر عموغلی برای من نماد یک هم‌نورد خوب هستند که کار تیمی جزیی از وجودشان است.



ما نیز با مقداری استراحت و تغذیه شروع می کنیم به جمع و جور کردن وسایل تا هرچه سریعتر از کام بهمنهایی که به قول سید "این چند روزه مهربانانه با ما رفتار کردند" خارج شویم. احساس می کنم تا زمانی که در داخل دره هستیم دلهره ی من تمامی ندارد و بیشتر نگران بچه های تیم هستم. هر چند که دره یخار را خیلی دوست دارم و بسیار باشکوه و بی نظیر است و صعودی زمستانه بر پیکر آن افتخاریست بزرگ اما همه اینها ارزش کوچکترین آسیب به بچه های تیم را ندارد.



جمع کردن زباله ها نیز آخرین کارماست که در کمپ انجام می دهیم و همه زباله ها را در داخل گونی بزرگ جمع کرده و به صورت بسکت به پایین می بریم تا از دره خارج کرده و به پایین منتقل کنیم. از عقابی که لانه اش در کنارکمپ ما بود خدا حافظی می کنیم. این همان عقابی است که در هر بار صعود در دره دیده بودمش!



ما باز هم زمستان مهمان یخار خواهیم بود و بی شک دیگران نیز به صعود در این دره باشکوه بیشتر خواهند اندیشید....

با تشکر از:

باشگاه کوهنوردی تهران	آقای مجید مصلحی	آقای قادر اسدی
انجمن کوهنوردان ایران	آقای سلیم شالوم	آقای حسن فولادی
انجمن کوهنوردان زنجان	آقای عباس علینژاد	آقای سعید میرجلالی
انجمن کوهنوردان سلطانیه	آقای اسفندیار فلاحی	آقای مهدی نظری
موسسه تصویری آنامد	آقای علی نصیری	آقای مهندس هاشمی
شرکت لوازم کوهنوردی قایا	آقای عباس محمدی	آقای رضا زارعی
هیئت کوهنوردی استان زنجان	آقای علیرضا احمدی	سید احمد جوهری
سایت یخچالهای ایران	آقای حسن باقری	
فدراسیون کوهنوردی	آقای مصطفی لاریجانی	

... و همه دوستانی که ما را یاری نمودند

پایان^۱

^۱ - گزارش از ابوالفضل زمانی abolfazl_sbu@yahoo.com